



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴ جلسه، به بحث پیرامون «مبانی بایسته‌های ارتباطات فرهنگی» پرداخته است که شامل دو دوره می‌باشد:

۱. اصول ارتباطات اجتماعی که شامل ۳ جلسه از تاریخ ۷۳/۱/۳۱ الی ۷۳/۲/۲۸
  ۲. توصیف فرهنگ و جایگاه آن در اسلام و فرهنگ جهانی که شامل ۱ جلسه در تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۲۵ انجام شده است.
- این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.
- ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی



مباحثی پیرامون

# اصول ارتباطات اجتماعی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بهار ۱۳۷۳

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی - قم

نام: ..... مباحثی پیرامون اصول ارتباطات اجتماعی

استاد: ..... حجة الاسلام والمسلمین حسینی

ویراستار: ..... محمد مهدی محسنی

عنوان گذار: ..... محمد مهدی محسنی

## بسمه تعالی

این مجموعه شامل سه بحث حضرت حجة الاسلام  
والمسلمین حسینی الهاشمی پیرامون اصول ارتباطات  
اجتماعی می باشد که در آن به امور زیر پرداخته شده  
است.

۱- توصیف فلسفی ارتباط

۲- ضرورت تعیین نسبت مقدورات و موانع برای تعیین

سطح ارتباط

۳- ضرورت تعیین سطح سیاستگذاری از نسبت بین

تغییرات درونی و بیرونی

۴- طرح و توضیح سه سطح سیاستگذاری، برنامه ریزی

و اجرا در ارتباطات اجتماعی

با امید به بهره گیری مفید و مناسب از این

مجموعه بحث.

گروه تحقیقات مبنائی  
دفتر فرهنگستان علوم اسلامی





مباحثی پیرامون:

## «اصول ارتباطات اجتماعی»

تاریخ: ۷۳/۱/۳۱

جلسه (۱)

تنظیم از گروه تحقيقات مسائلي

استاد: حجة الاسلام والسلمین حسینی الهاشمی

### ۱- توصیف فلسفی ارتباط

### ۲- ضرورت تعیین نسبت «مقدورات و موانع» برای تعیین سطح ارتباط

#### «فهرست»

- مقدمه: طرح مسائل و امور متعدد «ارتباطات اجتماعی» ص ۱
- ۱- توصیف فلسفی ارتباط ص ۳
- ۱/۱- توصیف ارتباط به تولی و ولایت خاص ص ۳
- ۱/۲- اصل بودن «توسعه ارتباط» در توسعه تمایل، توسعه تفاهم و توسعه تأثیر ص ۳
- ۲- ضرورت تعیین نسبت مقدورات و موانع برای تعیین «سطح ارتباط» ص ۵
- ۲/۱- لزوم تعیین موانع جامعه و فرهنگستان ص ۵
- ۲/۲- لزوم تعیین مقدورات جامعه و فرهنگستان ص ۸
- ۲/۳- تعیین سطح ارتباط از نسبت سنجی بین مقدورات و موانع ص ۹

نام جزوه :	اصول ارتباطات اجتماعی	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۰۲۰۰۱
اسـتاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین :	۷۳/۱/۳۱
عنوان گنار :	حجة الاسلام محسنی	تاریخ انتشار مجدد :	۷۴/۰۹/۰۷
ویراستار :	حجة الاسلام محسنی	تاریخ بایگانی :	۷۴/۰۹/۰۷
حروفچینی :	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	تیراژ :	۱۰ نسخه
تکثیر از :	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

جلسه ۱

تاریخ: ۲۳/۱/۳۱

مقدمه: طرح مسائل و امور متعدد «ارتباطات اجتماعی»

برادر محسنی: پیرامون «ارتباطات اجتماعی» مطالب و امور متعددی بنظر رسیده است که خدمت حضرت عالی عرض می‌کنیم.

دسته‌ای از امور «ارتباطات اجتماعی» مربوط به «عملیات ارتباطات» می‌باشد، براساس تعیین اولویتها و دسته‌بندیهای مشخصی مواردی از ارتباطات بر بعضی دیگر ترجیح دارد، در این بخش از امور «ارتباطات» مسائلی چون دسته‌بندی طرفهای ارتباطات به نهادهای حکومتی و حوزه و دانشگاه و مسئولین آنها و عامه مردم وجود دارد. به عنوان مثال همکاری با این نهادها و مراکز می‌تواند در زمینه‌های سازماندهی تشکیلات، الگوهای مدیریتی و یا امور کاربردی باشد.

ولی نکته مهم این است که قبل از «عملیات ارتباطات» می‌بایست «اصول ارتباطات» مورد دقت و بررسی قرار گیرد که برنامه‌ها و فعالیت‌های ارتباطی براساس آن اصول و مبانی تنظیم و اجراء گردد. بنابراین بخشی از کار «ارتباطات اجتماعی» مسائل و مباحث فکری و نظری خواهد بود و بخشی دیگر تنظیم و اجرای ارتباطات.

فهرست مسائلی که در این امور بنظر رسیده است عرض می‌نمایم.

۱ - برای فعالیت مفید در امر ارتباط می‌بایست تسلط نسبتاً خوبی بر مباحث «نظام ولایت» بخصوص

«مباحث جامعه‌شناسی» داشت.

۲- در مباحث نظری ارتباطات مناسب است که مباحث و فضای بحث و بررسیها، کاربردی باشد نه فلسفی محض، در این زمینه مناسب است که «توصیف» مشخص و معینی از ارتباطات اجتماعی داشته و علاوه بر آن «شاخصه و مقیاس» آن را نیز ارائه نماییم که بتوانیم با استفاده از «روشهای مناسب ارتباطی»، فعالیت مفید و مؤثر را داشته باشیم.

۳- مباحث ارتباطات را می توان به سه دسته تقسیم نمود «سیاست ارتباطات»، «فرهنگ ارتباطات»، «اقتصاد ارتباطات». و عملیات ارتباطات را نیز به سه بخش تقسیم نماییم. «ارتباطات سیاسی»، «ارتباطات فرهنگی» «ارتباطات اقتصادی».

۴- تاریخچه و تجارب ارتباطات اجتماعی فرهنگستان مورد دقت و بررسی قرار گیرد، در ابتدای کار دفتر، با برگزاری مجامع و سمینارها و تماس با مراکز و شخصیتها تحرک زیادی وجود داشت و در مقاطع زمانی دیگر خیر، کار به نحوه های دیگری انجام می شد. این مجموعه مطالبی بود که به نظر رسیده است و لکن تذکر این نکته لازمست که ما در ابتدا می بایست یک «توصیف» از ارتباطات اجتماعی داشته باشیم و بعد از آن «چرایی» ارتباطات و هدف و انگیزه معلوم گردد که در رتبه بعد بتوانیم «چگونگی» ارتباطات اجتماعی را نیز تعیین نماییم.

برادر معصومی: بنده نیز دو مطلب را خدمت شما عرض می کنم. مطلب اول اینکه هدف ما از ارتباطات اجتماعی چیست؟ ما تا وقتی که این هدف را مشخص ننماییم نمی توانیم موضع گیری متناسب را داشته باشیم. مطالبی به عنوان اهداف اولیه به نظرم رسیده است و لکن باید اینها اولویت بندی شوند که ما چه شرایط و توانی داریم و سپس براساس اصول ارتباطات کارمان را شروع نماییم. پس در مرحله اول بایستی اصول نظری معین شود و سپس براساس آنها اهداف را تعیین کنیم. چند هدف به ذهن رسیده است.

۱- معرفی اجمالی فرهنگستان در سه سطح، اول در سطح مسئولین اجرائی دوم، نهادهای فرهنگی سوم: عامه مردم.

۲- یکی دیگر از اهداف، افزایش توان و مقدرات اقتصادی است، الحمدلله در مباحث زیادی کار شده است ولی تنظیم و تدوینی نسبت به آنها صورت نگرفته که با افزایش امکانات و مقدرات اقتصادی این کار را

می توان انجام داد.

۳- از اهداف دیگر، کمک به نهادها و مراکز حکومتی، حوزوی دانشگاهی در ابعاد مختلف می باشد. در این زمینه می توان با مسؤولین مؤثر این نهادها و مراکز تماس گرفت و آنها را در حل مشکلاتشان یاری داد.

#### ۱- توصیف فلسفی ارتباط

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک مطلب در مورد «مقدمه بحث ارتباطات» می باشد که در این جلسه آن را به اتمام خواهیم رساند و یک بحث در مورد موضوعاتی است که در «مدل ارتباطات» توجه به آنها لازم است که انشاء الله در سه جلسه این بحث هم تمام خواهد شد. یک بحث نیز در مورد اینست که ما «تعیین ارتباط خاص» داشته باشیم و اولویت بندی و طبقه بندی را معین نماییم و این بحث را نیز انشاء الله تا دو ماه آینده بیان می کنیم.

#### ۱/۱- توصیف ارتباط به تولی و ولایت خاص

و اما مقدمه ما اینست که اصلاً برای چه چیزی ارتباط لازم است؟ اگر فرضمان بر اینست که در نظام ولایت یک عنصر و یک فاعل و یک متصرف نه می تواند بریده و منقطع از کل و سایر اجزاء و سطوح ولایت، تولی خاصی داشته باشد و نمی تواند ولایت خاصی داشته باشد که آن ولایتش هم طریق تولیش به مولا باشد در این صورت بایستی بگوییم که حقیقت و تشخص و هویت یک عضو وابستگی به غیر است یعنی یک عضو در «نظام» قابل تعریف است، یک عضو در سطوحی در نظام تکوینی و در سطوحی هم در نظام اجتماعی قابل تعریف است. لذا نفس اینکه یک عضو بایستی ارتباط داشته باشد این قابلیت تفکیک از او را ندارد چون عدم ارتباط او در منطق و فلسفه اصالت کیفیت و اصالت ذات صحیح می باشد که بنا به بحث های گذشته در جای خودشان ثابت شده که «تکامل و تغییر» نمی تواند جدای از «روند و نظام» باشد و حتماً باید عضو مرکب باشد تا برایش تکامل فرض بشود.

«ارتباط» در سطوح مختلف به معنای «فرار گرفتن در منصب ها و نسبت ها» می باشد. هر هویتی منسوب به نسبتش است یعنی در چه نسبت و ارتباطی است تا بتوان گفت نفوذش در تولی به ولایت و نفوذش در ولایت جامعه به چه میزان می باشد؟ این امر، هر سه وصف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را فرا می گیرد.

#### ۱/۲- اصل بودن «توسعه ارتباط» در توسعه تمایل، توسعه تفاهم و توسعه تأثیر

بنابراین «ارتباط»، طریق پرستش و سرپرستی می شود و بنابر «منطق نظام ولایت» اساساً «توسعه ارتباط»

هست که توسعه تمایل و «توسعه» تفاهم و «توسعه تأثیر» را ایجاد می‌کند.

بنابراین پایگاه خود ارتباط نه به معنای عرفیش بلکه به معنای اصطلاحی آن در نظام ولایت بصورت خیلی

کلی عرض شد که در فرصت مناسب در بحث فلسفی‌اش تبیینی و تفسیر بیشتری داده خواهد شد.

این بیان فلسفی امر ارتباط بود که ذکر شد که نسبت آن با مبانی ما چه می‌باشد؟ بنابراین علی‌المبنا بایستی

گفت که ارتباط طریق پرستش و سرپرستی است و توسعه‌اش، توسعه ارتقاء منزلت در نظام ولایت است.

بعد از مشخص شدن این مطلب دیگر هرگز نمی‌گوییم پول نداریم و باید برای پول ارتباط برقرار کنیم بلکه

می‌گوییم پول در جامعه وجود دارد و پول را هم به عنوان واحد مبادله نمی‌شناسیم بلکه می‌گوییم قدرت تولید

نیاز و ارضائش در خود مسأله رابطه حل می‌شود، بدینصورت که «نیازها و تمایلات جامعه» باید توسعه پیدا

کند و توسعه آن نیز بدینصورت است که توسعه ارتباط موجب توسعه تمایل شده و آن موجب توسعه تفاهم و

آن نیز موجب توسعه تأثیر می‌گردد. توسعه تأثیر که مرحله نازله توسعه ارتباط است «کمی» که بشود، اسم پول

را پیدا می‌کند پس جوهر حاکم بر پول و جوهر حاکم بر تفاهم و جوهر حاکم بر تمایل توسعه ارتباط است.

بنابراین هرگز نمی‌گویید «ارتباط» برقرار می‌کنیم تا پول بدست آوریم بلکه برای توسعه قدرت پولی هم ما

ارتباط نمی‌گیریم چون ارتباطمان ارتباط حاکم است. در حقیقت پول در جامعه وجود دارد و در جامعه هم

خرج می‌شود ولیکن حول «اراده سیاسی» هم چرخش دارد و «اراده فرهنگی» نیز که باید طریق توسعه جریان

اراده سیاسی باشد اگر منزلت خودش را پیدا نماید پول در خدمت آن قرار خواهد گرفت نه تنها پول، بلکه همه

مقدورات اجتماعی که تأثیرهای اجتماعی را ایجاد می‌کند (چه تأثیرهای فیزیکی و چه کرامت و ارتقاء انسان)

همه در بستر توسعه و تکامل اجتماعی بوجود می‌آید، و ملکات فاضله جامعه نیز در پی آن پدید می‌آید.

پس در جواب این سؤال که «ارتباط» برای چیست؟ می‌گوییم ارتباط دارای پایگاه فلسفی متقنی می‌باشد که

هرگز قابل قطع شدن نیست و ما هم هرگز در کارمان وقفه‌ای در این جهت نیفتاده است، البته ما الان در صدد

تهیه «ابزارهای» «توسعه ارتباط» می‌باشیم و «توسعه ارتباط» افراد جامعه بهم نیز یعنی «توسعه تفاهم» و «ارتقاء

تفاهم اجتماعی» و «ارتقاء تمایلات» به عنوان مثال ما دستگاه تلفن را صرفاً جهت خودمان نمی‌سازیم که از این

اتاق با آن اتاق صحبت نماییم بلکه تلفن دستگاهی است که تمام مردم می‌توانند ارتباطشان را با هم توسعه

دهند و همه اطلاعات را می‌توان بوسیله آن به همدیگر برسانند. یعنی اینکه «ارتقاء و انسجام اجتماعی»

حاصل تولید تلفن می باشد.

## ۲- ضرورت تعیین نسبت مقدرات و موانع برای تعیین «سطح ارتباط»

حال مطلب در این است که فرهنگستان به عنوان یک «سازمان» که موضوع کارش «ارتقاء ارتباط اجتماعی» (یعنی متکفل ارتقاء فرهنگ) است چه باید بکند؟ در جواب می‌گوییم بایستی «فرهنگ فرهنگ»، «فرهنگ سیاست»، «فرهنگ اقتصاد» را ارتقاء بدهد و «قدرت تکامل و تفاهم» آنها را بالا ببرد در این صورت خود این سازمان نسبت به سازمان‌ها و ساختارهای موجود دیگر باید یک توجهی به «ارتباط» خودش با آنها هم داشته باشد یعنی ارتباط را از پایگاه فلسفی برای هر سازمان و هر فرد و هر جامعه بیرون آوریم و بگوییم ارتباط این «شاخصه‌ها» را باید دارا باشد و به جهت پیدا کردن ارتباط باید قدرت آسیب‌شناسی داشته باشد، یعنی باید معلوم نماید که مقدرات و موانع ارتباطات خودش چه چیزی می‌باشد؟ به عبارت دیگر «محدودیت منصب اجتماعی» به چه چیزی می‌باشد؟ چه قدرتی دارد و چه مانعی دارد؟

## ۲/۱- لزوم تعیین موانع جامعه و فرهنگستان

حد و مرز یک منصب و منزلت از نسبت بین مقدر و مانع مشخص می‌شود برای اینکه این مطلب سنجیده شود باید دید که جامعه دارای چه مقدرات و موانعی است؟ مثلاً جامعه ایران فعلاً دارای چه مقدراتی است که بایستی آنها را خوب شناسایی نمود و هکذا موانع او را تعیین کرد. بعد بگویید حالا مقدرات و موانع من چه نسبتی به مقدرات و موانع جامعه دارد؟ اگر به اینجا رسیدیم که مثلاً نظام مشکلات کارشناسی دارد، یعنی در مقابله نظام با کفر تنگناهایی وجود دارد و دلیل آن اینست که آنها جهت توسعه ولایتشان ابزار دارند و ما فاقد آن ابزار هستیم ولی ما که عمل را نمی‌توانیم تعطیل بکنیم در این صورت مجبور هستیم از ابزاری استفاده نماییم ولیکن چه ابزاری؟ ابزار تهیه شده توسط کفار!! ابزار تهیه شده توسط کفار، یعنی نظام مدیریت و برنامه را از کفار اقتباس کنیم! در حالیکه خود این «اقتباس» به عنوان یک مانع اجرائی مطرح می‌گردد یعنی آن کسی که مسؤول اجراء است نمی‌تواند در کارش معطل بماند، بلکه بایستی کارها را بچرخاند ولی الگو و برنامه ندارد در این صورت به عنوان ثانوی از دیگری وام می‌گیرد حالا شما آن چیزی را که افراد مسؤول و مجری به عاریت از جای دیگر گرفته‌اند می‌گویید بگذار زمین و یک کار دیگر بکن؟ پس شما یکی از موانع ارتباطتان وجود

ارتباط‌های اضطرابی است که با ابزارهای دیگران شکل گرفته است.<sup>۱</sup>»

مطلب دوم اینست که شما باید بتوانید این مقدر را به امکانات اداره تبدیل نمایید زیرا تا مقدر به امکانات اداره تبدیل نشود مجری نمی‌تواند از آن استفاده کند یعنی افرادی که میخواهند اجراء نمایند باید آنچه را که شما می‌گویید مطلع باشند در این صورت بایستی شما قبلاً کارشناسانی را تربیت کرده باشید و آنها تحقیقات نموده و ثمره کارشان مشخص شده و به معادلات کاربردی رسیده باشد که بتوان پایان کار را ارائه داد و قدرت اثبات حسی و عینی آنها را داشت و بتوان نمایشگاه و سمینار پیرامون آنها برگزار کرد. بعد از آن علاوه بر قدرت علمی، تربیت نیرو نیز شده باشد. در این صورت صحیح است که گفته شود آقای مسؤل آن چیزهایی که شما دارید (کارشناس‌هایی که دارای ابزارهایی هستند) آنها را با اینها عوض کنید یا اینکه هر دو با هم همکاری نمایند. در غیر اینصورت اگر این کارها انجام نگرفته باشد صحیح است گفته شود که کارشکنی می‌کنند. پس نه اینکه شما را نمی‌شناسند بلکه چون شما را می‌شناسند ارتباط با شما برقرار نمی‌کنند چون میدانند شما می‌خواهید بگویید: آن ابزاری که دستتان است مثلاً ۵۰۰ نفر کارشناس را کنار بگذارید و ما هم الان ۵۰۰ کارشناس در اختیارتان قرار نمیدهیم خوب مسلم است که اینجا کارشکنی می‌شود، شما که نمی‌گویید ما ۵۰ کارشناس، که معادله اجرائی را در دست دارند را در مقابل هر ۱۰ نفر قرار می‌دهیم تا این افراد مشاوره بدهند و هدایت نمایند! پس به دلیل شناختن شما و حرف شما چون می‌گویید: علم جهت‌دار است و علوم اسلامی و غیر اسلامی داریم و با این علوم نمیشود اجرا و اداره داشته باشیم و نفر و معادله اجرائی هم ندارید تا آنها بخواهند بوسیله آنها کار را انجام دهند به این دلایل با شما ارتباط برقرار نمی‌کنند!

پس بایستی توجه داشت که حرف شما با حرف دفاتر و سازمانهای تبلیغی خیلی فاصله دارد. در زمانی شعارهای سیاست فرهنگ را مطرح می‌کنید یعنی می‌خواهید بگویید ما قصد داریم فرهنگ شعارهای سیاسی را عوض کنیم، یکمده برای انقلاب بقول عربها «هوسه» می‌کردند یعنی شعار می‌دادند البته در سطحهای مختلف می‌شود شعار داد و این هم خودش یک کار سیاسی است که در قرآن آمده «ومن يعظم شعائر الله فانه من تقوى القلوب» شعار کار خوبی است و لکن «مناسک» هم لازم است چون نمی‌شود «شعار» بدون «مناسک»

۱ - البته بایستی توجه نمود که اینگونه نیست که مسؤلین خدای ناکرده ضرر اسلام را بخواهند بلکه آنها متدین و دلسوز بوده و جامعه اسلامی است و اینها نیز طالب اسلام می‌باشند و در جریان کارها نیز احساس خلاء هم می‌کنند و ناراحت هم بوده و به دنبال ابزار اسلامی هم هستند.



باشد. مناسکش همان «کیفیت» رفتارهای مختلفی است که آن شعار باید آنرا داشته باشد.

حالا اگر ما یک چنین مطلبی را ملاحظه کنیم می بینیم که موضوعی که در اینجا پیرامون آن صحبت می شود، تغییر «ابزار» و توسعه ارتکازات اجتماعی است. خداوند امام امت (ره) را رحمت کند زمانی بود آقای احمد میانجی خدمت ایشان گلایه کرده بودند که این انقلاب اینگونه شده و... امام فرمودند: بروید خدا را شکر کنید که تا به حال شما را زنده گذاشته اند!! چون این انقلاب اگر ضمانت «اعتقاد بالله و یوم الاخر» را نداشت اختلافات و ضایعات بسیاری را ببار می آورد. خوب در انقلاب کبیر فرانسه اختلاف نظر جزئی که پیدا میشد منجر به خونریزی های مستمر می گشت (۱۳ سال خونریزی دائمی وجود داشت) این گروه با روزنامه اش مردم را تحریک می کرد آنها می ریختند گروه دیگر را می کشتند و فردا گروه دیگر با دسته اول بزخورد می کرد. در حالیکه در انقلاب ما خونریزی علیه کفار به نفع توسعه کلمه حق و اعلاهی کلمه حق در سراسر جهان مسلمین صورت گرفت یعنی یک طرف جنگ و خونریزی ضد انقلابیون به رهبری آمریکا و با نمایندگی عراق قرار داشت و یک طرف آن مردم به حمایت اسلام، قرار داشتند. ولی در انقلاب کبیر فرانسه و غیر آن اینگونه نبود. در اینجا منافقین که کاری از پیش نبردند یعنی همین قدر که مخالفت کردند و عده ای را شهید نمودند نه تنها مردم به استقبال آنها نرفتند بلکه با آنها هم به مبارزه پرداختند البته مقداری که توانستند جوانها را فریب بدهند به این دلیل بود که ما در پاسخ دادن به آنها در همه سطوح «ابزار» نداشتیم والا جمعیت عمومی کشور را نتوانستند جذب بکنند که الحمدلله این مسأله به برکت اسلام بود.

شما قصد دارید یک انقلاب فرهنگی برابر ارتکازات مردم ایجاد نمایید یعنی می خواهید «مفاهمه عمومی» را در همه امور از مذهب و اعتقادات گرفته تا فعالیتهای عینی را توسعه دهید، درست است که انقلاب شما انقلاب تکاملی است و می خواهید «تعبد» را در همه سطوح جریان بدهید ولی بهر حال با اصطلاحات حوزه و با اصطلاحات دانشگاه درگیر هستید. یعنی با ابزارهای پذیرفته شده موجود جامعه درگیر هستید، حال اگر کسی ابزار و نفراش را آماده کرده است آیا می تواند بگوید بیا باید جایگزین آن افراد و ابزار این افراد و ابزارها را قرار بدهید؟ اینهم نمیشود بنابراین باید جامعه و مقدرات و موانع آن را شناسایی نماییم و خودمان را نیز از حیث مقدرات و موانع بشناسیم و نسبت بین اینها را حسب مراتب رشد شناسایی کنیم و بعد از آن ارتباط برقرار نماییم.

پس برای ارتباط برقرار کردن با جامعه اول بصورت کلی باید مقدمات و موانع جامعه شناسایی شوند بعد از آن مقدمات و موانع «مجموعه‌ای» را که داریم ارزیابی نماییم و سپس نسبت بین اینها را بسنجیم و بگوییم این مرحله از ارتباط در اینجا صحیح است.

وقتی که «سطح ارتباط» را شناسایی کردیم و بنا شد در سطح خاصی ارتباط برقرار کنیم حالا باید گفت تا اینجا مطلب تمام شد و ما سطح ارتباط را شناختیم حالا این سطح ارتباط و آن کسی را که طرف ارتباط ما هست طبقه‌بندی می‌کنیم که به چه منصبی از مناصب و به کدام دستگاه ارتباط برقرار کنیم.

## ۲/۲ - لزوم تعیین مقدمات جامعه و فرهنگستان

خوب البته در کنار این موانعی که مطرح کردیم مقدماتی هم وجود دارد. همانگونه که اشاره شد انقلاب ما ابزار اجرای خودش را در اختیار ندارد و اضطراراً با ابزارهای دیگران عمل می‌کند ولی درگیری «ابزار» با «جوهره انقلاب» روز به روز آشکارتر می‌شود در این میان شما هرچه بیشتر بتوانید از این درگیری استفاده کنید بهتر می‌توانید سطح آن ارتباطی را که دارید ارتقاء دهید.

در زمانی فرهنگستان روی نوک پیکان ارتباطات اجتماعی قرار گرفت هنگامی که جامعه می‌خواست تعاونی‌ها را اجراء بکند. فرهنگستان ادعا کرد ابزارها با اسلام نمی‌خواند و دلائل و مدارک خود را هم ارائه می‌داد و در مجلس شورای اسلامی نیز مطالب دفتر تکرار می‌شد این مطالب دفتر اختلاف در «انگیزه مذهبی» و «ابزار» را نشان میداد. حالا آیا صحیح است همان کار را مرتباً انجام بدهیم؟ یا اینکه آن شیوه برای یک مرحله از انقلاب می‌توانست کارائی داشته باشد و افراد را متوجه و متنبه نماید. در زمانی نیز دفتر مجامعی می‌گرفت در زمانی که انقلاب فرهنگی صحبت اصلی خود انقلاب بود در حالیکه الان انقلاب فرهنگی صحبت اصلی خود انقلاب نیست چون الان بدلیل تحولات سیاسی عمیق نفس انقلاب اسلامی جا افتاده است و دیگر اصلاً شعارهای سیاسی مثل دموکراسی و حقوق بشر در برابر انقلاب قرار ندارد بلکه اصل ولایت فقیه یک اصل مورد قبول عامه مردم شده است البته ممکن است کسی بیاید و بر نحوه اجرای ولایت فقیه اشکال کند و بگوید آیا اوامر مقام ولایت در تمام سطوح من جمله در ادارات جریان پیدا می‌کند یا خیر؟ که این صحبت دیگری می‌شود.

آن روزی که آقای سید علی اصغر حاج سید جوادی می‌گفت ما قیم نمی‌خواهیم یعنی شعار دموکراسی

میداد، آن روزی که بنی صدر، حسن نزیه و شایگان شعار دمکراسی میدادند ولو اینها بصورت فردی جایگاهی نداشتند ولی شعار سیاسی شان در جامعه رواج داشت و افرادی هم جذب این شعارها می شدند البته افراد متدین و انقلابی هم مقابل آنها مشغول فعالیت بودند. پس طبیعی بود که از یک «انقلاب فرهنگی» ولو بصورت سیاسی و بدون ساختن ابزار صحبت به میان بیاید. در آن شرائط میدانی برای سمینارها، کنفرانسها و مجامع جهت بیان حرفهای شما وجود داشت ولی الان «تهاجم فرهنگی» تا چه اندازه می تواند زمینه ورود صحبت شما را به جامعه باز کند؟ آیا الان تنها «زمینه» است که وجود دارد یا اینکه مقدماتی هم هست که میتواند آن همه خلاءها را پاسخ بدهید؟

### ۲/۳ - تعیین سطح ارتباط از نسبت سنجی بین مقدمات و موانع

پس «تعیین سطح ارتباط» به نسبت بین مقدمات و موانع داخلی و مقدمات و موانع نظام معین می گردد. حال ما چگونه می توانیم سطح کارمان را مشخص نماییم؟ این دیگر به تکامل کار و موضوع کار فکریمان بر می گردد که چه مرحله ای از تکامل را پیدا کرده و نظام اجتماعی هم چه مرحله ای از رشد را پیدا نموده است. برای جامعه چه چیزهایی که دیروز واضح نبوده، امروز واضح شده است و چه چیزهایی را که دیروز فکر نمی کرد خلاء است ولی امروز میدانند که خلاء است، اینها کدامشان است؟ یعنی احساس نیازی که ما داریم و احساس نیازی که جامعه دارد چه نسبتی بهم دیگر دارند و احساس قدرتی را که ما داریم با احساس قدرتی که در جامعه وجود دارد چه نحوه ارتباطی می تواند داشته باشند و چه سطح از ارتباط می تواند وجود داشته باشد انشاءالله بعداً موضوع و موردشان را مشخص می کنیم.

برادر محسنی: برای شناخت مقدمات و موانع خود نظام آیا لازم است موانع و مقدمات نظام جهانی هم مورد دقت قرار بگیرد یا اینکه لازم نیست؟ چون طبیعتاً تأثیر و تأثیری در این قبال داریم؟

(ج): آن را در «توسعه» که می آیم نگاه می کنیم باید بررسی نماییم یعنی وقتی بخواهیم که قدرت ارزی کل نظام نسبت به ارزشهای دیگر زیاد بشود یا مثلاً قدرت سیاسی یا فرهنگی اش بالا برود آنوقت باید نگاه بکنید ببینید که نظام چه مرتبه ای دارد و خود نظام چگونه است؟ بعدش ما در کجا قرار داریم.

(س): معمولاً ارتباطات اجتماعی و روابط رایج سیاسی که مطرح است به ارتباط عناصر و سازمانها آنها بصورت فیزیکی اطلاق می شود...

(ج): اول ما باید سطح آنرا مشخص کنیم، سطح ارتباط همیشه برای درست کردن «استراتژی‌های کل» است بعد به «برنامه» و سپس به «اجراء» می‌رسیم در این صورت است که می‌گوییم بایستی فعلاً با فلانی تماس گرفت.

(س): مطلب جالبی که فرمودید تحلیل مناسبی بود در جواب اینکه ما چرا در سابق ارتباطات اجتماعی به آن نحوه در جامعه نداشتیم نکته مهمی که تأکید فرمودید این بود که ما در «تولید» ابزار ارتباطات بودیم، زمانی که در حال تولید هستیم ارتباطات عملی موضوعیت ندارد.

(ج): آنوقت ما به نظرمان می‌آید که اگر از نظر مراحل تکامل مباحث دفتر دقت شود پیرامون تئوری شاملی که باید زمینه آزمایشات دانشگاهی و تحقیقات نظری حوزه را فراهم نماید (که این تئوری شامل، همان فلسفه روش می‌باشد) کار بسیار سنگینی انجام گرفته و به نتایج خوبی هم رسیده است و به همین جهت است که ما در برخورد با موضوعات مختلف می‌توانیم هماهنگ برخورد نماییم یعنی شما عصر بیابید بگویید که ما می‌خواهیم در مورد موضوع «ارتباط» صحبت بکنیم، ما با یک حرف دیگری که یک نفر بیاید بگوید شما درباره «مسافرت» نظر بدهید یا اینکه یکی بگوید هیچکدام از این دو موضوع نباشد بلکه می‌خواهیم در باره وضعیت «فرهنگ و تهاجم فرهنگی» صحبت کنیم و فرد دیگری، بحث دیگری را طرح نماید و بگوید چرا «حوزه» گرایش پاسخ‌گویی به مشکلات جامعه اسلامی را ندارد. در جواب همه این سؤالات و بحث و بررسی پیرامون این موضوعات مطالبی که مطرح می‌نماییم هماهنگ بوده و دارای یک مبنا می‌باشد این امر معنایش اینست که مبنای ما «قدرت شمول موضوعات» متعدد و پذیرش حل آنها را دارد و اینگونه نیست که ما دچار پراکنده‌گویی بشویم. اگر کسی بگوید مشکلات اقتصادی را رفع بکنیم با کسی که بگوید مشکلات فرهنگی و دیگری مشکلات سیاسی و دیگری مشکلات دستگاه نظامی را مطرح کند و کسی دیگر بگوید مشکلات دستگاه اداری را چکارش کنیم، اینجور نیست که ما بگوییم بیست موضوع کشکول وار گفته شده است، چون در مرتبه اول «توانایی طبقه‌بندی خود موضوعات» را داریم و در مرتبه ثانی «قدرت ارائه مطالب هماهنگ» را پیدا کرده‌ایم.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

مباحثی پیرامون:

## « اصول ارتباطات اجتماعی »

تاریخ: ۷۳/۲/۷

جلسه (۲)

تنظیم از: گروه تحقیقات سبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینیه الهاشمی

### « ضرورت و چگونگی سیاستگذاری در ارتباطات اجتماعی »

#### « فهرست »

- ۱ - خلاصه مباحث سابق ص ۱
- ۱/۱ - مقدمات و موانع جامعه ص ۱
- ۱/۲ - مقدمات و موانع دفتر ص ۲
- ۲ - ضرورت ملاحظه سه امر در «تنظیم ارتباطات» ص ۲
- ۳ - ضرورت تعیین سطح سیاستگذاری از نسبت بین تغییرات درونی و بیرونی ص ۴
- ۳/۱ - نسبت سیاستگذاری با استراتژی کل ص ۴
- ۴ - طرح سه سطح «سیاستگذاری»، «برنامه ریزی» و «اجرا» در ارتباطات اجتماعی ص ۵
- ۴/۱ - ضرورت تعیین هدف، مقدمات و محورهای ارتباط در سطح سیاستگذاری ص ۵



«بسم الله الرحمن الرحيم»

جلسه ۲

تاریخ: ۷۳/۲/۷

۱ - خلاصه مباحث سابق

برادر معصومی؛ در جلسه سابق فرمودید مقدمه بحث در توصیف فلسفی «ارتباط» است که در جلسه قبل آنرا مطرح نمودید. سپس فرمودید حدود ۳ جلسه پیرامون مدل موضوعات بحث می‌گردد و در رابطه با «ارتباطات خاص» هم تا دو ماه دیگر بحث به نتیجه می‌رسد. در مقدمه ذکر شد که «ارتباط» پایه و زیربنای فلسفی دارد بدین صورت که هر عضو تعیین و تشخیص او در رابطه با اجزاء دیگر تعیین پیدا می‌کند و لذا نفس ارتباط یک پایگاه فلسفی دارد و توسعه ارتباط نیز بوسیله «ارتقاء منزلت» در نظام حاصل می‌شود یعنی هر چه بیشتر برای عضو نظام ارتقاء منصب حاصل شود، آن عضو منشأ نفوذ بیشتری می‌گردد.

نتیجه توسعه ارتباطات نیز «توسعه تمایلات»، «توسعه تفاهمات» و «توسعه تأثیرات» خواهد بود که مسائل اقتصادی در توسعه تاثیر قرار می‌گیرد و اگر ما بخواهیم به عنوان یک مجموعه رابطه خود را با مجموعه‌های دیگر نظام تعیین و تنظیم نماییم باید نسبت خود را با آنها در دو رابطه مقدمات و موانع بررسی نماییم و بعد از آن مقدمات و موانع جامعه و خودمان و «نسبت بین آن دو» را تعیین نماییم تا در ارتباط بتوانیم ارتقاء پیدا کنیم.

۱/۱ - مقدمات و موانع «جامعه»

در رابطه با موانع موجود در جامعه مطرح شد «کارشناسی کفار» که به عنوان ابزار در اختیار مسئولین است بدین صورت است که مسئولین نمی‌توانند کار را تعطیل کنند و ابزار کار آنها هم ابزار کفار است و لذا تنگنانهایی برای آنها بوجود آمده است. اما تا ما نفر و ابزار لازم را تولید نکنیم نمی‌توانیم به آنها بگوییم از این کارشناسی خودشان دست بردارند و به همین دلیل است که از ما فرار می‌کنند چون ما ابزار آنها را می‌خواهیم زیر سؤال ببریم و به آنها بگوییم کار را تعطیل بکنید. بنابراین «کارشناسی» موجود و «کارشناس‌های» موجود به عنوان «موانع» مطرح هستند که در صورت بدست آوردن «کارشناسی الهی» باز ما با ارتکازات عمومی جامعه و با اصطلاحات حوزه و دانشگاه برخورد خواهیم

داشت. اینها موانع جامعه می باشد.

و اما مقدماتی که برای جامعه وجود دارد عبارتند از ۱- «درگیری کارشناسی و جوهره انقلاب» که در صورت خوب استفاده نمودن از این درگیری می توان هدایت خوبی در این زمینه داشته باشیم، البته در گذشته این قبیل موارد را داشته ایم (نظیر قضیه تعاونیها یا زمینی که نفس مسأله انقلاب فرهنگی مطرح بود) و دفتر موضوعی را اعلام کرد ولی اکنون هیچ کدام از این موارد، مطرح نیست و لکن مسأله تهاجم فرهنگی وجود دارد که برآستی آیا می توانیم در این رابطه حرفهایمان را بزنیم یا نه؟ و آیا زمینه ای است یا خیر؟

## ۱/۲ - مقدمات و موانع دفتر

و اما اگر بخواهیم مقدمات و موانع خودمان را بررسی نماییم می توان گفت که موانع عبارتند از: ۱- مخالفت با اصول و مبانی حوزه و دانشگاه (که به عنوان مثال خیلی سریع مسأله جهت داری علوم را مطرح نمودیم). ۲- عدم ارائه مدل کاری. ۳- خوب و مناسب بیان نشدن بعضی از مفاهیم و مباحث توسط بعضی از برادران در جامعه. ۴- قلت نیرو و امکانات.

و اما مقدمات ما عبارتند از: ۱- دارا بودن مبناء و دستگاه فکری جدید که خصوصیات زیر را داراست ۱- قدرت و ظرفیت حل امور و موضوعات متعدد. ۲- برتری داشتن بر تمام دستگاههای فکری موجود جامعه. ۳- هماهنگی و منسجم بودن دستگاه فکری موجود که به عنوان مثال در برخورد با مسائل و مشکلات متعدد ملاحظه می شود که در جواب دادن به همه آنها هماهنگی خوبی وجود دارد و مبانی و ریشه هایشان یکی است مثلاً اگر مسأله تهاجم فرهنگی یا تورم و... مطرح شود در جواب همه اینها هماهنگی وجود دارد. ۴- هماهنگی دستگاه موجود با احکام و معارف اسلامی. ۵- قدرت توسعه دهی آن که سبب می شود نظام اسلامی را در جامعه در ابعاد مختلف گسترش و رشد بدهد.

## ۲ - ضرورت ملاحظه سه امر در «تنظیم ارتباطات»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: باید توجه شود که ما باید تنظیمی برای «ارتباطات» داشته باشیم که در سه سطح ملاحظه گردد. ۱- دیدن موانع و مقدمات جامعه و ربط بین آنها. ۲- دیدن مقدمات و موانع خودمان و ربط بین آنها. ۳- دیدن نسبت بین این ارتباط خارجی و داخلی، که در حقیقت این سه سطح، مشخص کننده جریان بیرونی و درونی و نسبت بین آنها حسب مراحل رشد کاری ما می باشد. یعنی ما باید نه خودمان را ساکن بینیم و نه شرائط را (زیرا هر دو در حال تغییرات می باشند مثلاً ۱۰ سال قبل هر چند سخن از انقلاب فرهنگی با تأکید حضرت امام «ره» طرح می شد ولی اینکه آیا واقعاً کارشناسی موجود فرهنگش را همراهش می آورد و آیا «نظام پرورشی» خودش بر پایه «نظام ارزشی» او قرار



دارد؟ مثلاً بدین صورت برایش مطرح می‌شود که اگر بخواهید توسعه روحی پیدا بکنید بایستی حالات روحی و حساسیت‌ها اینگونه بشوند و یا ارزشهای مطلوب متناسب با مراحل کمال چگونه بایستی باشد؟ مثلاً همانگونه که در صد میدان «خواجه» می‌گوید: فلان منزلت، منزلت صبر است یا منزلت «اخلاص» و یا منزلت «تسلیم» است و «تسلیم بودن» همیشه در مرتبه اول است و بعد از آن «رضا» حاصل می‌شود و هیچ‌گاه «رضا» بر «تسلیم» سبقت نمی‌گیرد، «نظام حساسیت‌های» انسان نیز به همین گونه می‌باشد.

مادیون در تعاریف مادی هم که می‌خواهند مسأله کمال را برای جامعه ملاحظه نمایند در یک منزلت جهت انسان را ملاحظه نموده و سپس تعریف انسان را در تکامل فردی و اجتماعی ذکر می‌نمایند. یعنی آنها هم یک نظام ارزشی دارند که ارزش آن هم به ارتباطش به توسعه و تمایل است (پایگاهش نسبی است ولی به هر حال برای تکامل و توسعه تعاریفی می‌دهند) متناسب با هر مرحله می‌گویند حساسیت‌ها و اخلاق‌ها باید عوض بشود و اخلاق، اخلاق مطلوبی گردد که ارزشمند و شایسته و متناسب با این مرحله از «رشد» باشد.

پس یک «نظام ارزشی» متناسب با تکامل توسعه داریم و بر پایه این نظام ارزشی، «نظام اخلاقی» را تعریف می‌کنیم (مثلاً خلق مردم اینگونه باشد). منظور از ابزار پرورشی ما همان «باید و نبایدها» می‌باشد مثلاً می‌گوییم قوانین یک کشور که یک سری انضباطهای اجتماعی را می‌آورد باید متناسب با جریان توسعه باشد. و اگر آن را خرد بکنیم حتی می‌توان اشل حقوقی را هم از آن درآورد و می‌گوییم بایسته و شایسته است که در بازار کار اینگونه نظم بدهیم و اگر بدین صورت، نظم ندهیم و متخصص را مثل کارگر ساده قرار دهیم دیگر مردم به دنبال تحصیل و تخصص نخواهند رفت. پس مادیون یک اختلاف طبقاتی خاصی را و یک نحوه تحریص بدنیا را «انگیزه دهنده» قرار می‌دهند. حالا ما از این چه چیزی را می‌خواهیم بدست بیاوریم؟ می‌خواهیم بگوییم در اول انقلاب مشخص نبود که «معادلات» مدیریت موجود جهان برای ایجاد ساختار نظام اداری با اسلام اصلاً سازگاری ندارد. خیال می‌کردند این معادلات آچار فرانسه است که در دست کفار پیچ مشکلات کفار را باز کرده و در دست مسلمان نیز پیچ مشکلات مسلمانان را باز می‌کند. ولی الان می‌فهمند که این معادلات مدیریت، فرهنگ نیز همراهش می‌باشد. پس بنابراین تغییرات بیرون، آن چیزی را که شما می‌خواستید پیچانید تسهیل می‌نماید، یعنی نقص و نارسائی ابزارهای مادی برای پیاده کردن احکام در عمل، روشن می‌شود و از آن طرف یقیناً «انگیزه الهی» جامعه هم وجود دارد، هم مراتب بالایش در مسئولین است و هم در مجریان تا به جمعیت حزب الله برسد پس مشاهده «تغییرات بیرون» بسیار مهم می‌باشد، یعنی مراحل رشد جامعه که الان در چه سطحی قرار دارد و چه چیزهایی برای جامعه «سوالات اساسی» است؟ نه اینکه جامعه چه پاسخ‌هایی

دارد، چون پاسخ‌ها ممکن است در نظر شما اشکال داشته باشد. پس شما بایستی تعیین کنید که چه کمکی می‌توانید به جامعه داشته باشید تا متوجه نارسائیهای پاسخ‌هایش بشود؟ و چه قضایائی را می‌توانید طرح بکنید؟

### ۳- ضرورت تعیین سیاستگذاری از نسبت بین تغییرات درونی و بیرونی

بنابراین یک مرحله جهت رشد «جامعه و انقلاب» داریم و یک مرحله تکامل هم برای «مباحث» داریم، (به هر حال اگر متوجه این نقص شدید حالا به کجا رسیدید؟ و در این سطح چه دسته‌ای از تماس‌ها برای شما خوب است؟ و چکار می‌توانید بکنید؟) از اینجا است که می‌گوییم: ملاحظه «نسبت بین تغییرات بیرونی و درونی»، «سطح سیاستگذاری» ارتباط را معین می‌کند. پس «ارتباط» باید مطابق «مراحل رشد» یک «سیاست‌گذاری» داشته باشد و تغییرات بیرون و درون، پایگاه ارتباط را برای ما مشخص می‌کند که آیا بلند پروازی کنیم یا خیر؟ یا اینکه عملمان در هر زمان به موقع باشد یعنی «سیاست‌های ما متناسب با نسبت بین بیرون و تکامل درون باشد».

### ۳/۱- نسبت سیاستگذاری با استراتژی کل

(برادر محسنی: آیا منظور از «سیاست‌گذاری» در اینجا همان تعیین «استراتژی کل» است؟)

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله، «استراتژی کل» ما در مرحله، «سیاست» می‌شود. یک دید تئوریک کلی دارید که تمام مراحل سیاست را هماهنگ می‌کند و آن استراتژی شما می‌شود ولی «استراتژی» نسبت به یک مرحله «خط مشی و سیاست‌های کلی» در آن مرحله می‌باشد. همیشه استراتژی موضعش، موضع نظری یا تئوریکی هست که نسبت به کل سیاستها، وسیله هماهنگی است (به عنوان مثال: «درگیری با هوای نفس» در کل مراحل، اساس «رشد فردی» است و «درگیری با کفار و استکبار» اساس «رشد اجتماعی» است. این معنایش این است که تولی به ولایت الله و خلافت از طرف او برای تهذیب خود و تهذیب جامعه بشری، ارتباط با خدا و ارتباط با اولیاء اوست و همچنین درگیر شدن با مزاحمت‌هایی که از ناحیه نفس و استکبار ایجاد می‌شود. خوب مزاحمت‌ها را که کنار می‌زنید بدین معنا است که «معروف» را جاری می‌کنید و این یعنی خلافت کردن شما از طرف خداوند متعال در آن فعل و اینکه واسطه تناسباتی برای بندگی می‌شوید. خوب این را اساس کمال می‌دانید و می‌گویید کمال یک طرف تعلق "به" «جلت عظمت» می‌باشد و یک طرف آن این است که حالا چگونه عبادت کنیم؟ عبادت کنیم، یعنی خلافت کنیم، چون به خلافتتان خداوند را می‌پرستید، انواع پرستش‌ها را که دارید همه‌اش به معنای نماینده خداوند متعال شدن در سطوح مختلف است. با خودتان که درگیر می‌شوید می‌خواهید وضعیت تخیل و حالات و اعمالتان (روحی، ذهنی، خارجی) را تسلیم نموده و آنها را الهی کنید. منظور همان سبک و سنگین است که برای شما در حالات بوجود می‌آید. به عنوان مثال یک چیز را

بیشتر و یک چیز را کمتر دوست دارید. مثلاً حواستان را خوب جمع می‌کنید که جنس پنج تومانی را پنجاه تومان خرید، سعی می‌کنید بهائی را که به یک چیز می‌خواهید بدهید، به اندازه خودش باشد یعنی به نسبتی که می‌تواند واسطه در جریان احکام قرار بگیرد و به نسبتی که در نظام ارزشی اسلام ارزش دارد، نسبت به آن اهتمام می‌ورزید و یا اینکه در باره یک موضوع چقدر لازم است که فکر کنم به عنوان نمونه، فکر در باره اینکه اینجا وسیله گرم کردن یا سرد کردن آن چه چیز باشد؟ باید گفت این سرما و گرما مگر چقدر در انجام وظیفه شما مؤثر است؟ آیا این امر آنقدر ارزش دارد که شما مدام به آن بهاء بدهید.

#### ۴ - طرح سه سطح «سیاستگذاری»، «برنامه ریزی»، «اجرا» در ارتباطات اجتماعی

بنابراین، اینکه درگیری متناسب با چه مرحله‌ای از تکامل است (درونی یا بیرونی) سیاست‌گذارها معین می‌شود. پس یک سطح، سطح سیاست‌گذارها است و یک سطح دیگر، سطح برنامه ریزی می‌باشد که براساس آن سیاست‌گذارها، بایستی «برنامه ارتباط» را تعیین نمود. یک سطح دیگر نیز سطح اجراء است. ابتدائاً در زمینه ارتباط، این سه سطح را به صورت کلی ذکر می‌نمایم.

#### ۴/۱ - ضرورت تعیین «هدف»، «مقدورات» و «محورهای» ارتباط در سطح سیاستگذاری

در سیاست‌گذاری ابتدائاً «تعیین هدف» از ارتباط بایستی صورت بگیرد و بعد از آن باید مقدورات و محورهای ارتباط را معین نمود.

حالا ما وقتی که سؤال می‌کنیم که هدف از ارتباط یعنی چه؟ یعنی اینکه در این سطح از «تمایلات» می‌خواهید چکار بکنید؟ یعنی میل‌ها را چگونه می‌خواهید «توسعه» بدهید؟ در این سطح، در تفکر مدعین، باید چه چیزی تغییر پیدا بکند؟ و اینکه در این سطح چه تغییری در موضعگیری آنها می‌خواهید بدهید؟ یعنی بایستی وضعیت فعلی شما در ارتباطتان ایجاد امید نماید و ابزار جدید هم ارائه نمایید و خودتان هم به عنوان یک «مقدور» برای آنها مطرح شوید، یعنی شما بایستی ابزار جدید ارائه دهید و امکان جدید برای پیاده کردن آن ابزار را فراهم آورید. اینکه «ابزار جدید» بدهید یعنی بگویید «ابزار فکری جدید» داریم و اینکه امکان جدید فراهم آورید یعنی بگویید نیرو داریم.

بهر حال باید اول سطح ارتباط معلوم بشود که هدف از ارتباط، فلان مطلب است و اینکه این ارتباط چه تصرفی در تمایلات است و در چه سطحی قرار دارد؟ بعد از آن برای این سطح چه ابزار فکری آماده دارید؟ حالا امکانات که چه کسی صحبت بکنند چیست؟ سپس بایستی مقدورات ارتباطی شما (که در نسبت بین درون و بیرون در سیاست‌گذاری مطرح می‌شود) معین بشود، یعنی باید مقدورات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را معلوم نمایید. به عبارت دیگر

بایستی منزلت شما در نظام سیاسی و منزلت شما در نظام فرهنگی و منزلت اجرائی شما و محصولاتی که در اختیار شما هست مشخص گردد مثلاً شما می‌گویید ما الان منزلت رسمی سیاسی نداریم ولی در عین حال معرفی شده هستیم و افراد زیادی را می‌شناسیم. می‌گویید این یک رتبه از منزلت سیاسی است ولی این شناسائی توأم با چه سطحی از اعتماد است؟ (شما معتقد هستید که مؤسس یک فلسفه جدیدی می‌باشید در حالیکه این امر برای جامعه که محرز نمی‌باشد. این آقائی که ارتباط با او برقرار می‌کنید شما را در سطح یک طلبه کفایه خوان، و دیگری را خارج خوان و دیگری را قریب الاجتهاد تلقی می‌کند و این حداکثرش است چون او با معیار دانشگاه و حوزه شما را می‌سنجد. برای اینکه در دید او اصلاً مطالبی که شما می‌گویید اعرابی ندارد.)

(برای روشن تر شدن مطلب، مسأله را با مثالی توضیح می‌دهم. کسی که چراغ برق ندیده است و شما بخواهید او را توجیه کنید که ما یک موتور برق می‌آوریم و برایتان برق می‌کشیم. او می‌گوید موتور برق یعنی چه؟ و شما جواب می‌دهید موتور برق دستگاهی است که برق ایجاد می‌کند. شما می‌آیید به او می‌گویید: یکی از آن تنوره‌های آسیاب را در اختیار ما بگذارید (تنوره آسیاب وسیله‌ای بوده که پشت یک سد هفت یا هشت متری که آب را پشت آن انباشته کرده بودند، قرار می‌دادند و آب از ارتفاع دو متری روی پره‌های آن می‌ریخت و پروانه‌ها را می‌چرخاند و چون این پروانه‌ها با یک محوری به سنگ آسیاب متصل بود موجب گردش سنگ آسیاب می‌شد و از این طریق گندم را آرد می‌کردند. حالا مثلاً شما پیش آقائی آمده‌اید و گفته‌اید که پول زیادی به ما بدهید! می‌پرسد می‌خواهید این پول را چکار کنید؟! می‌گویید شما مگر در شب‌ها در اذیت نیستید؟ می‌گوید. بله! می‌گویید برای کارهای مختلف این پول را مصرف می‌نماییم شما مرتب شروع می‌کنید به اسم آوردن کارهایی از قبیل، لباس شستن، اثو کشیدن، آب میوه گرفتن، جارو کردن، هوا را خنک کردن،... می‌پرسد خوب منظورت چیست؟! می‌گویید: یکی از این تنوره‌ها را به دست ما بدهید و یک مقداری هم پول بدهید. این صحیح است که این آقا در نزد دوستانش بگوید که این آدم عاقل نیست که دارد این حرفها را می‌زند؟! می‌گویند چرا؟ می‌گوید آمده و می‌گوید چراغ را روشن می‌کنم. سؤال می‌کنم که روغنش از چه چیزی است؟! می‌گوید چراغ ما روغن نمی‌خواهد!! می‌گوییم خوب، اگر روغن نمی‌خواهد آیا می‌شود پهلوی مشهدی حسن چراغ ساز (که پدر بر پدر جدش چراغ ساز بود و چراغ‌های درجه یک هم می‌ساخته است و دیگر از این فرد بهتر در محل، هیچ کس چراغ نمی‌سازد) بروی و با او پنج دقیقه صحبت کنید!! می‌گوید نه نمی‌شود! می‌گوید اگر یک چیزی در کفشش نبود و نمی‌خواست کلاه سر ما بگذارد چطور نمی‌آید پهلوی این چراغ ساز صحبت کند؟! پس حالا که نمی‌آید حرفهایش را ما خودمان می‌رویم پهلوی مشهدی حسن چراغ ساز می‌زنیم. مثلاً می‌رود آنجا می‌گوید شما که

جد در جدتان، چراغ ساز بوده است، این آقا آمده می‌گوید یک دهنه از این آسیاب را بما بده! می‌گوید حتماً می‌خواهد «روغن کرچک»، بگیرد. بله! از سنگ آسیاب هم می‌شود روغن گرفت! حال چه با اسب عصاره‌ی باشد چه با آسیاب تنوره‌ای ولکن یا آسیاب روغنش خوب در نمی‌آید. اما آسیاب آبی، برای گندم خوب است. یا حالا اگر بخواهد روغن کرچک بگیرد پس خیلی زیاد تخم روغنی می‌خواهد تا این همه بساط آسیاب را راه بیاندازد! خوب این همه، تخم روغنی را از کجا می‌آورد؟! می‌گوید خوب یک جلسه با هم می‌نشینیم و با همدیگر صحبت کنیم. مثلاً به او می‌گوید اسب اساری در فاصله صبح تا غروب، می‌تواند یک خروار دانه روغنی را تبدیل به روغن بکند. ولی دور این آسیاب خیلی زیاد است. و روغن آن نیز خوب نمی‌شود. علاوه بر آن دانه‌ها را هم پرت می‌کند. مثل دانه گندم نیست که خرد بشود، چون چرب و لغزنده است. علاوه بر اینها که همه دانه‌ها را ضایع می‌کند، مگر اینها چقدر می‌توانند تخم روغنی بیاورند تا آسیاب بیکار نماند، چرا که آسیاب روزی صد خروار یا ده خروار می‌تواند روغن تولید بکند. مسلماً این جور در نمی‌آید. اگر این کار شدنی بود قبلی‌ها هم این کار را کرده بودند. پس چرا این حرف‌ها را می‌زنید؟! فرضاً می‌گویید: ما که نگفتیم دانه‌های روغنی برای ما بیاورید! می‌گوید: پس چه می‌خواهید بکنید؟ آسیاب را برای چه می‌خواهید؟ می‌گویید: ما می‌خواهیم، پروانه‌های این آسیاب را به دینام متصل کنیم. می‌گوید: دینام چیست؟ می‌گویید: دینام چیزی است که سیم مسی را با روکش نسوز می‌پیچیم و با آهن، تاب می‌دهیم و... با این کارها دینام درست می‌شود. می‌پرسد این کار چه فایده‌ای دارد؟! بعد از آن تعجب می‌کند و می‌گوید: معلوم نیست که حرف‌هایش با عقل جور در بیاید. و در آخر کار هم می‌گوید: ما کاری نداریم که چطور و چکار می‌کنید ولی آیا می‌شود چراغ خودت را برای ما روشن کنید؟ شما هم به اتاق نگاه می‌کنید و می‌گویید: چراغ مثل آن شیشه‌ای که در طاقچه هست که درش را محکم ببندند می‌باشد که آنرا در وسط اطاق آویزان می‌کنند. سؤال می‌کند که آیا راه هوا هم ندارد؟ می‌گوییم: نه. می‌گوید: اگر راه هوا ندارد پس این محال است روشن بشود! بعد می‌گوید: همه آن حرف‌هایی را که گفتی یک طرف و این یکی هم یک طرف! محال است که چراغ درست بشود! با «گز» چراغ نفتی نمی‌شود برق را سنجید! با «گزی» که از آیات و روایات می‌گویند «ضرایب فنی کارشناسی» در آمدنی نیست، یکی وقتی است که شما تناقض را می‌گیرید و می‌گویید: مگر وجود مبارک علی بن ابیطالب «علیه السلام» نمی‌فرمایند: با این قرآن «لا فقر معه ولا غناء بعده» با بودن این قرآن هیچ فقری و هیچ احتیاجی برای شما نیست. پس شما برای نظام مدیریتش نباید دست جلوی مدیریت غیر، دراز کنید، نباید بیاید کتابهای آنها را به بچه‌های ما درس بدهید. خوب! شما می‌خواهید ابزار استنباط را جوری عوض بکنید که بگویید غیر از دلالت کلمات، غیر از دلالت جمله‌ها، دلالت خود مقاله، به نحو مجموعه باید حتماً استنباط بشود، دلالت سوره باید

استنباط بشود، این فرد می‌گوید: این دیگر، حرفی را می‌زند که هیچ کدام از بزرگان سابق نزده‌اند! به تو بچه! چه آمده است که حرفی را بزنی که شیخ انصاری نزده است! آقای میرباقری هر چه وزن داشته باشد هزار یک وزن میرزا را به آن نباید حساب بکنند! هزار یک وزن شیخ را نباید حساب بکنند! خوب! این می‌گوید که آنها یک حرفهائی می‌زنند که مورد قبول این طائفه نیست! ارزش و منزلت دانشگاهی شما نیز به همین نحو است) پس بنابراین منزلت فرهنگیتان، یعنی اعتبار اجتماعی فرهنگیان بسیار پایین است (چون اصلاً شما از منزلت درس خارج که نمی‌خواهید برای جامعه حرف بزنید، یعنی مستند شما نه قول «شیخ» «رضوان الله تعالی علیه» است و نه قول فلان دانشمند مثلاً «کینز» است بلکه مستند شما یک نظام محاسباتی دیگری می‌باشد. جامعه اصلاً این را در این افق گز نمی‌کند، عرض کنم که آن فردی که برایش توضیح دینام برق را می‌دادید تازه بعدش می‌گوید: خیلی خوب! محال در محال این آقا دارد می‌گوید! می‌گویند: چرا؟ می‌گوید: برای اینکه من که این را آنجا گذاشتم، لباس هم می‌شوید. ما حالا این همه چراغ درست کرده‌ایم چه وقتی لباس شست؟ جارو هم می‌کند و آب هم روی این می‌گیرد! من می‌خواهم عرض کنم که با ارتکاز در این حد از تفاوت، که شما نمی‌توانید درگیر بشوید ولی اگر فرد به سطوحی از ارتکاز رسیده است، شما تقریباً بغل دستی آن سطح را می‌توانید دست بگذارید. یک وقت در کارگاه تولیدی خودتان است که دارید کارائی یک کاری را ارزیابی دقیق می‌کنید ولی این برای کسی است که دارد روزی ۱۰ ساعت روی مطلبی با دوستانش فکر می‌کند و زندگی‌اش نیز همین شده است) مثلاً فرض کنید حقیر از زمانهای پیش مرتباً در این مطالب فکر کرده‌ام این را که نمی‌شود انتظار داشت در قضیه حضرت موسی و حضرت خضر داریم که «قال انک لن تستطیع معی صبراً» و کیف تصبر علی مالک تحط به خبرا». «حضرت موسی بن عمران(ع) به حضرت خضر(ع) گفت: که من در این سفر همراه تو می‌آیم حضرت خضر(ع) گفت چگونه در چیزی که خبر نداری به همراه من آمده و شکیبایی می‌نمائی! حالا ما هر قدر برای علماء و بزرگان خودمان تقوی و اکمال قائل باشیم آنها را که دیگر مساوی با حضرت موسی بن عمران(ع) نمی‌توانیم بگیریم. ایشان «کلیم الله» بودند با خدای متعال صحبت می‌کردند و لکن خدا به او گفته است که به نزد این بنده خدا برو تا مطلب یادت بدهد! کل این معجزه و امثال آن را در دست خودش دیده است. معذک حضرت خضر(ع) به او می‌گوید: چطور می‌توانی در این سفر طاقت بیاوری در حالیکه خبر از آن نداری؟ (ما چگونه می‌خواهیم افراد مختلف خبره حوزه، در چیزی که اشراف بر آن ندارند طاقت بیاورند! یعنی واقعاً شما می‌توانید این مسأله «کیف تصبر علی مالک تحط به خبرا» را در نظر داشته باشید و توقع و انتظار خودتان از آقایان را تصحیح نمایید) اینکه ما بایستی معلوم نماییم که نحوه ارتباطمان چگونه باید باشد؟ چشم! و لکن این آقایان می‌توانند ارزش و اعتباری را برای شما

قائل بشوند!! بله! «بن بستها» می تواند منشاء تأمل بشود که آن مسئله آخری است که انشاء الله تعالی در بحثهای آینده آن را طرح می کنیم. آن وقت بعد از این مسأله تازه بایستی دید که «مقدورات» شما چه اندازه می باشد؟! چه مقدورات انسانیتان چه مقدورات مالیتان، تا اینکه به ادبیات تفاهمتان برسید! یعنی شما واقعاً یک نویسنده ای که مطالب را پاکیزه بنویسد که تمثیل متناسب با ذهن عرف آن هم با حفظ عمق مطلب در یک نظام فهرستی را بتواند تمام بکند را ندارید! شما برای نظام فهرست درست کردن، خیلی لنگی دارید! (دیگر چه خواسته باشید به بحثهای دیگرش برسید!! انشاء الله تعالی در جلسات آینده بقیه مطالب را بیان می کنیم.)

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.





از کتاب اصول ارتباطات  
مؤلف: دکتر محمد باقر...

مباحثی پیرامون:

# « اصول ارتباطات اجتماعی »

تاریخ: ۷۳/۲/۲۸

جلسه (۳)

تنظیم از: گروه تحقیقات مبتنی

استاد: حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

## « ذکر اجمالی سطوح "سیاستگذاری" "برنامه ریزی" و "اجرای" ارتباطات اجتماعی »

### « فهرست »

- مقدمه: خلاصه ای از مباحث سابق ۱ ص
- ۱- لزوم تعیین سطح ارتباط در ارتباطات اجتماعی ۱ ص
- ۲- تعاریفی برای مقذور، مانع، سطح ارتباط ۱ ص
- ۳- ضرورت تبدیل موانع به مقدورات ۲ ص
- ۴- لزوم تعیین جریان تکامل «جامعه» و «دفتر» برای تنظیم «برنامه ارتباط» ۳ ص
- اصل بحث ۶ ص
- ۱- سطح «سیاستگذاری»، سطح «اصلی» ارتباطات اجتماعی ۶ ص
- ۱/۱- ضرورت ایجاد «توسعه شدت»، «ابزار جدید» و «افعال جدید» در هدف ارتباط ۶ ص
- ۱/۲- ضرورت تعیین مقدورات «سیاسی»، «فرهنگی»، «اجتماعی» در مقدورات ارتباط ۷ ص
- ۱/۳- ضرورت تعیین «مطلوب»، «مقدور» و «فعالیت» در محورهای ارتباط ۸ ص
- ۲- سطح «برنامه ریزی»، سطح فرعی ارتباطات اجتماعی ۸ ص
- ۲/۱- محورهای «طرح ارتباط»، «نمونه‌های تخمینی» و «تنظیم نمونه‌ها» و تبدیل به نمودار ۸ ص
- ۳- سطح اجرا سطح تبعی ارتباطات اجتماعی ۹ ص
- ۳/۱- «تنظیم نظام ساختار فعالیتها»، «گزینش سبکها»، «واژه‌ها و ترکیبها» و «تنظیم اجرایی فعالیتها» ۹ ص

11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100  
101  
102  
103  
104  
105  
106  
107  
108  
109  
110  
111  
112  
113  
114  
115  
116  
117  
118  
119  
120  
121  
122  
123  
124  
125  
126  
127  
128  
129  
130  
131  
132  
133  
134  
135  
136  
137  
138  
139  
140  
141  
142  
143  
144  
145  
146  
147  
148  
149  
150  
151  
152  
153  
154  
155  
156  
157  
158  
159  
160  
161  
162  
163  
164  
165  
166  
167  
168  
169  
170  
171  
172  
173  
174  
175  
176  
177  
178  
179  
180  
181  
182  
183  
184  
185  
186  
187  
188  
189  
190  
191  
192  
193  
194  
195  
196  
197  
198  
199  
200  
201  
202  
203  
204  
205  
206  
207  
208  
209  
210  
211  
212  
213  
214  
215  
216  
217  
218  
219  
220  
221  
222  
223  
224  
225  
226  
227  
228  
229  
230  
231  
232  
233  
234  
235  
236  
237  
238  
239  
240  
241  
242  
243  
244  
245  
246  
247  
248  
249  
250  
251  
252  
253  
254  
255  
256  
257  
258  
259  
260  
261  
262  
263  
264  
265  
266  
267  
268  
269  
270  
271  
272  
273  
274  
275  
276  
277  
278  
279  
280  
281  
282  
283  
284  
285  
286  
287  
288  
289  
290  
291  
292  
293  
294  
295  
296  
297  
298  
299  
300  
301  
302  
303  
304  
305  
306  
307  
308  
309  
310  
311  
312  
313  
314  
315  
316  
317  
318  
319  
320  
321  
322  
323  
324  
325  
326  
327  
328  
329  
330  
331  
332  
333  
334  
335  
336  
337  
338  
339  
340  
341  
342  
343  
344  
345  
346  
347  
348  
349  
350  
351  
352  
353  
354  
355  
356  
357  
358  
359  
360  
361  
362  
363  
364  
365  
366  
367  
368  
369  
370  
371  
372  
373  
374  
375  
376  
377  
378  
379  
380  
381  
382  
383  
384  
385  
386  
387  
388  
389  
390  
391  
392  
393  
394  
395  
396  
397  
398  
399  
400  
401  
402  
403  
404  
405  
406  
407  
408  
409  
410  
411  
412  
413  
414  
415  
416  
417  
418  
419  
420  
421  
422  
423  
424  
425  
426  
427  
428  
429  
430  
431  
432  
433  
434  
435  
436  
437  
438  
439  
440  
441  
442  
443  
444  
445  
446  
447  
448  
449  
450  
451  
452  
453  
454  
455  
456  
457  
458  
459  
460  
461  
462  
463  
464  
465  
466  
467  
468  
469  
470  
471  
472  
473  
474  
475  
476  
477  
478  
479  
480  
481  
482  
483  
484  
485  
486  
487  
488  
489  
490  
491  
492  
493  
494  
495  
496  
497  
498  
499  
500  
501  
502  
503  
504  
505  
506  
507  
508  
509  
510  
511  
512  
513  
514  
515  
516  
517  
518  
519  
520  
521  
522  
523  
524  
525  
526  
527  
528  
529  
530  
531  
532  
533  
534  
535  
536  
537  
538  
539  
540  
541  
542  
543  
544  
545  
546  
547  
548  
549  
550  
551  
552  
553  
554  
555  
556  
557  
558  
559  
560  
561  
562  
563  
564  
565  
566  
567  
568  
569  
570  
571  
572  
573  
574  
575  
576  
577  
578  
579  
580  
581  
582  
583  
584  
585  
586  
587  
588  
589  
590  
591  
592  
593  
594  
595  
596  
597  
598  
599  
600  
601  
602  
603  
604  
605  
606  
607  
608  
609  
610  
611  
612  
613  
614  
615  
616  
617  
618  
619  
620  
621  
622  
623  
624  
625  
626  
627  
628  
629  
630  
631  
632  
633  
634  
635  
636  
637  
638  
639  
640  
641  
642  
643  
644  
645  
646  
647  
648  
649  
650  
651  
652  
653  
654  
655  
656  
657  
658  
659  
660  
661  
662  
663  
664  
665  
666  
667  
668  
669  
670  
671  
672  
673  
674  
675  
676  
677  
678  
679  
680  
681  
682  
683  
684  
685  
686  
687  
688  
689  
690  
691  
692  
693  
694  
695  
696  
697  
698  
699  
700  
701  
702  
703  
704  
705  
706  
707  
708  
709  
710  
711  
712  
713  
714  
715  
716  
717  
718  
719  
720  
721  
722  
723  
724  
725  
726  
727  
728  
729  
730  
731  
732  
733  
734  
735  
736  
737  
738  
739  
740  
741  
742  
743  
744  
745  
746  
747  
748  
749  
750  
751  
752  
753  
754  
755  
756  
757  
758  
759  
760  
761  
762  
763  
764  
765  
766  
767  
768  
769  
770  
771  
772  
773  
774  
775  
776  
777  
778  
779  
780  
781  
782  
783  
784  
785  
786  
787  
788  
789  
790  
791  
792  
793  
794  
795  
796  
797  
798  
799  
800  
801  
802  
803  
804  
805  
806  
807  
808  
809  
810  
811  
812  
813  
814  
815  
816  
817  
818  
819  
820  
821  
822  
823  
824  
825  
826  
827  
828  
829  
830  
831  
832  
833  
834  
835  
836  
837  
838  
839  
840  
841  
842  
843  
844  
845  
846  
847  
848  
849  
850  
851  
852  
853  
854  
855  
856  
857  
858  
859  
860  
861  
862  
863  
864  
865  
866  
867  
868  
869  
870  
871  
872  
873  
874  
875  
876  
877  
878  
879  
880  
881  
882  
883  
884  
885  
886  
887  
888  
889  
890  
891  
892  
893  
894  
895  
896  
897  
898  
899  
900  
901  
902  
903  
904  
905  
906  
907  
908  
909  
910  
911  
912  
913  
914  
915  
916  
917  
918  
919  
920  
921  
922  
923  
924  
925  
926  
927  
928  
929  
930  
931  
932  
933  
934  
935  
936  
937  
938  
939  
940  
941  
942  
943  
944  
945  
946  
947  
948  
949  
950  
951  
952  
953  
954  
955  
956  
957  
958  
959  
960  
961  
962  
963  
964  
965  
966  
967  
968  
969  
970  
971  
972  
973  
974  
975  
976  
977  
978  
979  
980  
981  
982  
983  
984  
985  
986  
987  
988  
989  
990  
991  
992  
993  
994  
995  
996  
997  
998  
999  
1000

## «بسم الله الرحمن الرحيم»

جلسه ۳

تاریخ: ۷۳/۲/۲۸

مقدمه: خلاصه ای از مباحث سابق

### ۱ - لزوم تعیین سطح ارتباط در ارتباطات اجتماعی

برادر محسنی: در بحث سابق فرمودید که باید هم مقدورات و موانع جامعه و هم مقدورات و موانع دفتر را شناسائی و تعیین کنیم، دلیل تعیین این مقدورات و موانع جامعه این است که در ارتباطات اجتماعی ضروری است «سطح ارتباط» را مشخص و معین نماییم. برای مشخص کردن سطح ارتباطات اجتماعی در یک مرتبه باید نسبت موانع و مقدورات جامعه را به هم بسنجیم که طبیعتاً یک نتیجه خواهد داشت. نسبت موانع و مقدورات دفتر را نیز به هم بسنجیم که آن هم یک نتیجه خواهد داشت و سپس نسبت این دو نتیجه را تعیین نماییم. که این کار سطح ارتباط را به ما تحویل می دهد. بنابراین «سطح ارتباط»، «نسبت نسبت مقدورات و موانع جامعه و دفتر» می باشد. این امر، اولین کاری است که باید در ارتباطات اجتماعی داشته باشیم.

### ۲ - تعاریفی برای مقذور، مانع، سطح ارتباط

نسبت به این مطالب بحث و بررسیهایی داشته ایم، سعی کرده ایم معلوم نماییم که اصلاً مقذور چیست؟ مانع چیست؟ نسبت سنجی بین مقدورات و مانع چه می باشد؟ و سطح ارتباط یعنی چه؟ بعد از فهم بهتر این امور، سطح ارتباط که همان «استراتژی ارتباطات اجتماعی» یا سیاست گذاری در کل ارتباطات اجتماعی است برای ما مشخص تر می شود. توصیفی از مقذور ارائه کردیم به این تعبیر که «مقدور»، ظرفیتها، توانها و کارآئیهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است و «مانع» نیز عوامل بازدارنده جریان ظرفیتها و توانائیها و کارآئیهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی می باشد یا به تعبیر دیگر عوامل بازدارنده ارتقای «توافقات، تفاهات و تأثیرات» می باشد. نسبت سنجی بین مقدورات و موانع نیز به معنای بدست آوردن نتیجه از «تقومی دیدن مقدورات و موانع» است که آن وقت حاصل این نسبت سنجی، «سطح ارتباط» را به ما تحویل میدهد. یعنی «سطح ارتباط» جایگاه و منزلت ارتباط بدست آمده از نسبت

بین مقدورات و موانع می‌باشد. آن وقت بعد از تعیین سطح ارتباط که همان استراتژی و یا سیاست‌گذاری در کل می‌باشد ما سیاست‌گذاری در وهله، برنامه‌ریزی و اجرا را خواهیم داشت. یعنی اگر در ابتدا سطح ارتباط را معلوم نکرده باشیم، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرایمان مشتت خواهد بود، گاهی سیاست‌گذاری در یک سطح است و برنامه‌ریزی در یک سطح دیگر می‌باشد و یا اجزایمان در یک سطح دیگری غیر از این دو واقع می‌شود؛ یعنی اگر سطح ارتباط را از ابتدا به طور مشخص، معین نکرده باشیم در تعیین سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرا دچار اشتباه، تلون و تشتت می‌شویم.

این مطالب، خلاصه اهم مطالب جلسه سابق بود و لکن برای ما در اینجا یک سؤال مطرح شده است که آیا نسبت سنجی بین مقدورات و موانع که سطح ارتباط را به ما نتیجه می‌دهد آیا همین نسبت سنجی مقدورات و موانع را دوباره در ردیف سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرا هم داریم یا نداریم؟ اگر نسبت سنجی را داریم که این را قبلاً گفته‌ایم که نتیجه نسبت سنجی مقدورات و موانع، سطح ارتباط را به ما نشان می‌دهد آن وقت چه داعی داریم که در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و اجرا دوباره همان را مورد ملاحظه قرار بدهیم. اگر نسبت سنجی را نداریم، واقعیت‌هایی واقعاً در همان سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و اجرا خودش را نشان می‌دهد؛ به تعبیر دیگری می‌توانیم بگوییم مقدورات و موانع متناسب با سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرا هم می‌توانیم جدای از آن فرض کنیم.

### ۳- ضرورت تبدیل موانع به مقدورات

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بنابراین سؤال اصلی شما به این مطلب برمی‌گردد که در «برنامه‌تغییر وضعیت» و «برنامه ارتقاء» می‌خواهید موانعی را تبدیل به امکان بکنید و لکن موانع خاصی را همیشه می‌توانید به امکان تبدیل کنید هر «مانعی» را نمی‌توانید به «امکان» تبدیل نمایید (در اینجا یک مثالی می‌زنم شما در ساختمان می‌توانید پنجره را (محل دیدتان و محل نور را) عوض کنید ولی از راه تغییر پنجره، شهر عوض نمی‌شود و لکن اگر شما بخواهید برای تغییر نقشه شهر نسبت تأثیر داشته باشید، باید یک کار دیگری غیر از عوض کردن پنجره انجام دهید).

بنابراین مهمترین مطلب این است که در تقسیم‌بندی مقدورات و موانع در حقیقت ما داریم آنچه را که با آن مواجه هستیم سطح‌بندی نموده و «وضعیت» را تعریف می‌کنیم بکنین معنا که در نسبت بین مقدورات و موانع این جامعه، «وضعیت جامعه» برای ما تعریف می‌شود نه در وضعیتی که فقط یک جانبه، ابعاد مثبت را ببینیم یا در وضعیتی که یک جانبه ابعاد منفی را ببینیم که طبیعتاً ما باید قبل از همه اینها یک تعریفی از مسأله تکامل اجتماعی و محور تکامل داشته باشیم تا در آنجا بتوانیم بگوییم که در این مرحله با چه قدرتهایی از نظر تکامل مواجه هستیم و چه مشکلاتی را در سیر

به مرحله بالاتر داریم.

#### ۴- لزوم تعیین جریان تکامل «جامعه» و «دفتر» برای تنظیم «برنامه ارتباط»

پس بنابراین مهم مطلب این است که ما از «وضعیت جامعه در جریان تکامل» بتوانیم تعریف بدهیم و از «وضعیت خودمان در جریان تکامل» هم بتوانیم تعریف ارائه نماییم تا بتوانیم «برنامه ارتباطمان» را معین کنیم. احیاناً ممکن است خیلی از تغییراتی که در مراحل کار ما بوجود می آید ابتدائاً به معنای ارتباط با خارج نباشد؛ مثل اینکه شما بحث از اصالت «شیء» و «شرایط» و «ربط» و «تعلق» و «فاعلیت» و «ولایت» داشته‌اید، این مباحث لزوماً سرعتش با سرعت رویدادهای بیرون هماهنگ نبوده است. الان در حال «ریاضی کردن» «مدل» و بعد از آن به دنبال پیدا کردن «ابزار استنباط» آن می‌روید؛ یعنی این امور موضوع کارتان است. ممکن است این مباحث و فعالیتها هماهنگ با تغییرات بیرونی نباشد یعنی سرعت این مباحث بسیار بیشتر از تغییرات بیرونی از دفتر می‌باشد. حالا با توجه به این مسائل، اگر ما در اولین ارتباطهایمان به افراد بگوییم که ما فلسفه جدید تأسیس کرده‌ایم، و تأسیس علم اصول جدید می‌خواهیم داشته باشیم کار بسیار نامناسبی است. مثلاً بدترین شکل از ارتباط این است که شخص فوراً بگوید دو دو تا چهارتای شما را هم قبول نداریم! هیچ چیز شما را قبول نداریم! از اول کار بگوید اصلاً درد از این است که شما می‌گویید امتناع اجتماع نقیضین، محال است! چطور محال است؟! نه خیر محال نیست! باید توجه کنید که شما به یک مطلبی در طی مدت‌های بسیار طولانی رسیده‌اید که حالا خیلی راحت دارید از آن صحبت می‌کنید. در این صورت معنا ندارد که آن مطلب را یا کسی که ذهنش اصلاً با آن مقدمات آشنا نیست طرح کنید و لکن برای او یک چیزهایی از مشکلات جامعه ملموس است و در هم جهت بودنش هم با شما تردیدی نیست. این «هم جهت بودنش» بزرگترین نقطه مشترک بین شما و او است. چرا وقتی شما می‌خواهید از ثمره کارتان صحبت نمایید، نسبت به آن «جهت مشترک» و حد مشترکتان صحبت نمی‌کنید؟!.

(برادر محسنی: یعنی همین جهت مشترک، مقدور ما می‌شود.)

(ج): بله، این مقدور شما می‌شود. این فرد در مصائب گریه می‌کند! زیارت می‌رود! از اموری که برخلاف اسلام واقع می‌شود ناراحت می‌گردد! حالا لزوماً همه افراد کشور هم اینگونه نیستند، حزب الهی‌ها هم به یک نحو نمی‌باشند ممکن است به یک نفر دیگر برخورد کنید که بی دین است، به نظر می‌آید که در جهت مشترک، هیچ جهتی ندارید ولی باید بدانید که شما جهت مشترک دارید، فلسفه شما برای کافر، برای التقاطی، برای اسلامی در نظام ولایت، جا دارد. به او باید به زبانی صحبت کنید که با حیوانات می‌شود صحبت کرد. با او درباره آزادی اش صحبت می‌کنید (مثلاً می‌گویید

حالا واقعاً بشر توسعه امنیت نمی خواهد؟! انسان از نا امنی رنج نمی برد؟! آیا واقعاً اینکه حق و تو را به یک عده ای بسپارند امنیت ایجاد می کند؟ یا یک عده را در یک خوفی برابر یک عده زورمند و قلدر قرار می دهند؟ آیا انسان فقط از یک حیوان گزنده امکان خوف دارد یا از یک انسانی که قدرتمند شده و بی حساب و کتاب می تواند مقابله بکند و منافع خودش را تحمیل کند (ولو بر علیه دین باشد) هم بایستی خوف داشت! اینکه این دولت و حکومت به نفع خودش و تو می کند نه به نفع دیگران، معنایش این است که این نظام سازمان ملل، نفع این آقا را بر علیه منافع ما توجیه می کند، با چنین فردی از این راه صحبت می کنید. بعد از آن مثلاً او صحبت می کند که چه راهی وجود دارد؟! طبق آیه شریفه «وجادلهم بالتی هی احسن» از مبنای او آغاز می کنید و به دستگام خودتان ختم می نمایید. شما با کسانی که می خواهید ارتباط بگیرید بر اساس آن چیزی که او نسبت به آن حساس است آغاز نمایید نه اینکه همه امور را رد کنید بلکه باید برای همه در مفاهیم و تفاهم جایگاه داشته باشید نه اینکه همه را طرد نمایید، بایستی بتوانید همه را در برابر یک استکباری که می خواهد مقابله با مذهب بکند، هم صاف نمایید.

(س): توضیحی که فرمودید در واقع بیان دیگر «سطح ارتباط» می باشد.

(ج): بله بیان سطح ارتباط است یعنی ما مقدرات را باید بینیم و مقدرات خودمان را هم باید بینیم، سپس نسبت به کاری که داریم انجام می دهیم یک «امیدی» ایجاد نماییم؛ یعنی نه فقط برای ما بلکه برای هر کسی و هر سازمان باید قدرت ایجاد یک امید فراهم گردد؛ یعنی در تعلقات آن فرد مؤثر باشد در موضعگیرها و امکانات ارتباطش نیز مؤثر باشد.

(برادر معصومی: تمامی موانع و مقدرات داخلی و خارجی را یک به یک تجزیه و جزء جزء کرده ام و به این نتیجه رسیده ام که ما با دو قشر می توانیم ارتباط برقرار کنیم، یکی افرادی که تعارض بین کارشناسی و ارزشهای دین در جامعه را به صورت اجمال هم که شده است درک کرده باشند که در سخنرانیها و مقالاتشان چیزی نوشته باشند که این مسأله را (ولو خیلی اجمالی و بدون داشتن یک چهارچوب فکری درست) احساس می کنند. و دوم افرادی که این خلاء برنامه متناسب با دین را در مجموعه نظام دارند ادراک می کنند. ما اینگونه افراد را پیدا کنیم و بیاییم از یک طرف آن چه را که دارند از آنها بگیریم و از یک طرف هم مطالب مدون به آنها بدهیم و آنها را نیز تشویق نماییم که بیشتر کار کنند. با این کار، برنامه از شکل تماس با مهره های خلاص، آقای فلان و آقای فلان بیرون می آید و به سراغ افرادی می رود که این مسائل را درک می نمایند و دیگر از ما فرار نمی کنند، چون ادراکشان نسبت به حرفهای ما نزدیک است. این یک کار است که می توانیم داشته باشیم. یک کار دیگر این است که بر اساس همان الگوی ارائه ای که شما فرمودید (ادیات

ارائه) زمینه‌ای را به وجود بیاوریم که کل مفاهیم را در سطح ساده‌تر برای عموم مردم مطرح کنیم نه با مطالبی که تنش ایجاد می‌کند، اینکه بگوییم علی‌ای حال «نظام ولایت» می‌تواند در مجموع کارساز باشد و مشکلات را حل کند. یکی در سطح عام به صورت مقاله و جزوه، یکی هم به صورت خاص، پیدا کردن این جور افراد است.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آن وقت من به نظرم می‌آید که «برنامه‌ریزی» برای ارتباط یک چیزی است که حضرت عالی تا «اجرای» آن جلو رفتید فعلاً بحث ما در «سج» پاست‌گذاری» می‌باشد ولی شما تا آخر جلو رفتید! البته خوب هم است نه اینکه بد است! ولی یک مقدار کمی هم دقت می‌کنیم برای اینکه کار را دقیقتر انجام دهیم. البته در پایان همین است که در مذاکره به کسانی که در تفاهم با ما نزدیکتر شده‌اند، اولویت بدهیم، اگر اینها را همراه بکنیم، بعداً با کسانی که ردهٔ دوم هستند بهتر می‌توان تماس گرفت ولی کسانی الان مذاکره نکرده‌اند و مایوس هم شده‌اند؛ یعنی یک عده‌ای بریده‌اند و می‌گویند: دیگر هیچ راهی نیست جز همین که دنیا دارد می‌رود (ولی آیا ما این افرادی که بریده‌اند را می‌توانیم، برگردانیم؟! اگر آدمهای تیزهوشی باشند می‌توانیم آنها را در مقابل آن امکاناتی که از نظر روانی برای ما دارند قرار دهیم، یعنی ما هرگز نسبت به آنها مایوس نمی‌شویم بلکه در برابر آنها می‌گوییم که: آیا واقعاً به نظر شما می‌آید لحد کسانی را که الان ظلم و فساد می‌کند در قیامت عذاب نمی‌کند؟! یعنی فساد بی فساد! دین بی دین! یعنی این افراد را مواضع کنیم به اینکه آیا واقعاً ظلم بی ظلم! آیا در امور اجتماعی در تصمیم‌گیریها هر کسی می‌تواند ظلم بکند؟! او یک درجه می‌گوید: بلی! به هر حال از هر کسی به عقل خودش در قیامت حساب و کتاب می‌کشند. می‌گوییم: به عقل که حساب و کتاب می‌کشند پس دیگر دین لازم نیست! عقل می‌تواند در این امور نظر بدهد مگر در امور جزئی و فردی هم روان‌شناسان مدعی نظر دادن نیستند، همان طوری که جامعه‌شناسان در امور اجتماعی مدعی نظر دادن هستند؟! اگر شما می‌گویید: آقای کلینتون با مشاوره نسبت به متفکرین و با تکیه بر تحقیقاتی که برایش انجام گرفته یک چیزی برایش محرز می‌شود و عمل می‌کند و ظلم و عدل همان جا تعریف می‌شود! پایگاه اخلاق همان جا برای بشر تعریف می‌شود! روانشناسها نیز پایگاه تکامل و ارزش را برای بشر مشخص می‌کنند! آیا اگر مقصد بشر، دنیا باشد دیگر کار تمام است؟! یا اینکه نسبت به آخرت هم مسأله‌ای وجود دارد؟! آن وقت از اینجا شما می‌توانید کسی را که الان مقدور شما نیست بیاورید و او را «مقدور» خودتان کنید، گاهی ممکن است تعداد جلساتی را که با این فرد صرف می‌کنید خیلی بیشتر باشد تا آن فردی که متوجه شده است، چون این فرد مایوس شده است می‌خواهد او را برگردانید. ولی در این ارتباط بایستی ملاحظه کنید که این فرد چه منصب و مسئولیتی دارد؟ حساسیتش در جایگاه اجتماعی چقدر است؟! اگر بتوانید او را از دست قشر مخالف در بیاورید چه ضربه‌ای به آنها زده‌اید؟! اگر بتوانید او را نسبت به آنکه الان

جازم است که همین کارها را باید انجام داد، مردد کنید و اگر بتوانید چیزی به او بدهید که بهتر از آن چه که داشت، این کار بسیار مؤثر و مفیدی می باشد.

ب) بوا در محسنی: در قسمت بعد از تعیین «سطح ارتباط»، فرموده بودید ما سه سطح «سیاست گذاری»، «برنامه ریزی» و «اجرا» را باید داشته باشیم. در بحث سیاست گذاری فرمودید که ما سه مطلب را در سطح سیاست گذاری باید تمام بکنیم یکی تعیین هدف، یکی تعیین مقدورات و یکی هم تعیین محورهای ارتباط است. و بعد یک مقداری بحث در یک مثال عینی بود که ذکر شد که سطح ارتکازات چقدر با هم می تواند متفاوت باشد، مثلاً بعضی آقایان چه ارتکازات و ادراکاتی دارند و ما الان مدعی چه ادراکاتی هستیم. و ما در مفاهمه و ارتباط با این آقایان دچار چه مشکلاتی می شویم که با یک تمثیلی این مطلب را تا اندازه ای توضیح داده ایم اما اینکه از مقدورات و محورهای ارتباط در سطح سیاست گذاری چه استفاده مشخصی می کنیم هنوز خیلی روشن نیست.

## اصل بحث

### ۱ - سطح «سیاست گذاری»، سطح «اصلی» ارتباطات اجتماعی

#### ۱/۱ - ضرورت ایجاد «توسعه شدت»، «ابزار جدید» و افعال جدید در هدف ارتباط

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ما عرض کردیم که در سطح اصلی سیاست گذاری، «تعیین هدف» از ارتباط و «مقدورات ارتباط» و «محورهای ارتباط» را باید مشخص کنید. که در سطح تعیین هدف از ارتباط «تغییر مطلوب» در حساسیتهای طرف مقابل، یعنی به عبارت دیگر توسعه شدت و ایجاد امید وجود دارد.

و در تعیین هدف ارتباط در قسمت دوم، «تغییر مطلوب در تفکر مدعوینی» که شما دارید خواهد بود (آن هم در جهتی که حرکت می کنید) یعنی «ارتقاء در جهت» فرد حاصل شود؛ اولی «توسعه شدت» است و دومی «ارتقاء در جهت» است؛ یعنی «ابزار جدید» در اختیارش قرار می گیرد.

و تغییر سوم، تغییر مطلوب در موضع گیری «گسترش فعالیت» یا «امکان جدید» است؛ یعنی به او نشان بدهید که می تواند بهتر فکر کند و بهتر موضع بگیرد و به یک امکان جدیدی امیدوار باشد. یک نکته دیگر این است که باز باید روی «مقدورات ارتباط» بعد از «هدف ارتباط» دقت بفرمایید.

بنابراین باید برای سیاست گذاری سه بخش داشته باشید. ۱- تعیین هدف ۲- مقدورات ارتباط ۳- محورهای ارتباط. در مقدورات ارتباط، مقدورات سیاسی شما (که مساوی می شود با نیروی انسانی و منزلت اجتماعی اش) چقدر است؟



یعنی در عینیت چه نیروهایی دارید و دارای چه ارتباط‌هایی در اجتماع هستید؟ طرف مقابلتان چه نیروی انسانی دارد؟ و چه منزلتی را دارد؟ این برایتان مهم باشد. این را البته باید خدمتتان عرض کنم که گاهی است که شما با «قشر» برخورد می‌کنید و می‌گویید قشر جوانان و قشر دانشجویان و... که ابتدائاً به نظر می‌آید که در منزلت سیاسی پست و مقامی ندارند ولی «توانمندی و قابلیت» دارند و به عنوان نیروی آنها حساب می‌شود (می‌گویید: ما می‌توانیم با دانشجویان دانشگاه صحبت کنیم و طریق سیاسی شدن دانشگاه که رهبری فرمودند را به آنها نشان بدهیم. حتماً جوانان به عنوان یک قشر، هم منزلت اجتماعی دارند و هم نیروی انسانی قابل ملاحظه‌ای هستند. در این صورت هم مقدمات خودتان را همیشه باید ببینید (که قبلاً گفته شده است) و هم مقدمات بیرون را ببینید. حالا می‌خواهیم با دانشگاه صحبت کنیم چند نفر داریم که بتواند با دانشگاه صحبت کند مثلاً شما می‌گویید که سه نفر در دانشگاه اصفهان رفته‌اند، سه نفر دیگر را هم ما می‌توانیم مهیا کنیم و بفرستیم. به سه نفر سوم که می‌رسد دیگر به قول معروف «کف‌گیر به ته دیگ می‌خورد» می‌گویید: بیشتر از این نیرو نداریم) باید دید زمینه جامعه چقدر می‌پذیرد؟ مقداری را که جامعه آمادگی دارد تا چه سطح است؟ آیا زمینه‌ای که هست می‌توانیم با همه در یک زمان ارتباط بگیریم؟ یا بهتر است که یک افرادی بروند ضربه و تبه ابتدائی را مثلاً آقای میرباقری بزنند. به دنبالش فلانی‌ها و دنبال آنها یک گروه دیگری بروند و یک سیر هم معین شده باشد که اولین کاری که انجام می‌گیرد، کاری اصولی و عام است و آخرین کاری که انجام می‌گیرد یک همکاری عینی است. مثلاً یک کار اصولی عام آقای میرباقری کرده‌اند، بعد زوی آن زمینه، یک کاری را سه نفر دیگری کرده‌اند، انجام داده‌اند که توانسته‌اند اینها را یک قدم نزدیکتر کنند، حالا اینها آماده همکاری هستند، پس ما یک سیکل درست می‌کنیم که این سه نفر را پشت سرهم بفرستیم نه اینکه هم زمان با هم در جاهای مختلف بروند. یک کلاس، کلاس عمومی و آشنائی کلی است که باید واقع بشود، یک اشکال‌هایی متناسب با آن مطلب وجود دارد، یک کلاس، کلاس سطح متوسط و کلیات است و یک کلاس هم اجرائی است که در کلاس اجرائی باید یک افرادی کار کردن بروند.

## ۱/۲ - ضرورت تعیین مقدمات «سیاسی»، «فرهنگی»، «اجتماعی» در مقدمات ارتباط

می‌گوییم «مقدمات سیاسی» و «مقدمات فرهنگی» (که «مفاهیم ابزاری» است) چه اندازه می‌باشد؟ اینکه اعتبار اجتماعی فرهنگی‌تان چقدر است؟ (در اعتبار اجتماعی فرهنگی‌تان، گاهی است که می‌گویید آقای معصومی دکترا دارند، گاهی می‌گویید دکترا ندارند ولی کاری را که دکترها نتوانستند حل بکنند ایشان ابزار حلش را در اختیار دارند. مثلاً به جناب آقای زواره‌ای یا آقایان دیگر که تماس می‌گیرند آنها مدعی این نیستند که دکترها بگویند: می‌توان ارزش

را داخل برنامه و تقسیمات نمود بلکه ایشان یک جمله‌ای می‌گویند که اثر می‌گذارد پس اعتبار فرهنگی شما به معنای مجتهد یا دکترا نمی‌باشد بلکه مفاهیمی را مطرح می‌کنید که می‌تواند بارهای فرهنگی بزرگ را همراه داشته باشد. همچنین بایستی ملاحظه کرد که «مقدورات اجتماعی» به معنای امکانات اجتماعی و محصولات اجتماعی که در اختیار دارید چقدر است؟ یعنی «وسایل ارتباط» چقدر دارید؟ وسایل ارتباط از کاغذ و قلم و کامپیوتر گرفته تا ماشین ایاب و ذهاب، چقدر در اختیار شما قرار دارد؟ خود قلم و دفتر را هم می‌تواند در اختیار خود داشته باشد. باید به اینها توجه کنید. در اینجا محصولات اجتماعی که در اختیار شما است، مالی را که در اختیار شما قرار می‌دهند که بتوانید خرج بکنید چقدر است؟ ممکن است (اگر شما الان) محصولات اجتماعی در اختیارتان باشد به اندازه‌ای که قلم را استخدام کنید، یک طور دیگری بتوانید موضع بگیری یا مقاله‌ای دارید، مقدورات اقتصادی‌تان ایجاب می‌کند که این را چاپ کرده و نشر بدهید، آیا واقعاً یک مرکز انتشاراتی و دفترهای نشری در کشور است که شما می‌توانید با آنها کار کنید (ولی همه اینها مقدورات متناسب با خودشان را می‌خواهد).

### ۱/۳ - ضرورت تعیین «مطلوب»، «مقدور» و «فعالیت» در محورهای ارتباط

حال از این «مقدورات» چه سبب می‌شود چه فرهنگی چه اقتصادی که عبور کنیم، سراغ محورهای ارتباط می‌آیم که تمام اینها در سیاست‌گذاری است، ۹ تا مطلب دارید؛ «تغییر مطلوب در حساسیتها»، «تغییر مطلوب در موضوعگیری» اینها همه تالی اول است. «مقدورات سبب می‌شود فرهنگی اجتماعی» برای این تغییر، سه تالی دوم و تعیین سطح کارائی در کارائی مطلوب، تعیین سطح کارائی در این سطح از مقدور»، «برنامه انتقال از مقدورات فعلی به مرحله دوم» سه محور سوم می‌باشند.

### ۲ - سطح «برنامه ریزی»، سطح فرعی ارتباطات اجتماعی

۲/۱ - محورهای «طرح ارتباط»، «نمونه‌های تخمینی» و «تنظیم نمونه‌ها» و تبدیل به نمودار. (این ۹ تا مطلب را که تمام کردید سراغ قسمت «برنامه فرعی» می‌آیم. «طرح اصلی» که «طرح ارتباط» می‌باشد شامل «اصول فلسفی»، «روش»، «برنامه بکارگیری روش و اصول در عینیت» این سه تا را داشته باشید در محور دوم (برنامه فرعی) «نمونه‌های تخمینی از عملکرد اصول در عینیت» «نمونه‌هایی در عینیت از عملکرد ساختار» و «نمونه‌های تخمینی، نمونه‌هایی در عینیت در کارائی نمونه‌های دیگر» را خواهید داشت. یعنی شما باید یک تا هم در «برنامه فرعی» داشته باشید تا اینکه به «اجرای برنامه» برسید یعنی برای «برنامه ریزی» شما علاوه بر «سیاستها» باید یک «مبانی» داشته باشید که جتماً تکیه‌گاه توجه‌تان است، یک «روش» کاری داشته باشید و یک نسبتی بین آن «فلسفه»

و «روشن» برای ملاحظه - عینیت خواهید داشت. (در قسمت سوم باید) «محور تحلیل عینی اصول فلسفی»، محوری آن و

«ابزارهای تحلیل» «تصرفی» و «نمونه‌هایی» که قبلاً دسته‌بندی شده» تبعی قرار گیرد. یعنی باید «محوری تصرفی تبعی» را

در اینجا در نمونه‌ها بکار بگیرید.

۳- سطح اجزا سطح تبعی ارتباطات اجتماعی

۳/۱- «تنظیم نظام ساختار فعالیتها»، «گزینش شبکهها، واژه‌ها و ترکیبها» و «تنظیم اجزایی فعالیتها»

در سطح اجزا که سطح تبعی است، در «تنظیم نظام ساختار فعالیتها» (تنظیم فهرست) آخرین قسمتی را که شما دارید

باید توجه کنید به اینکه تغییر در نظام حسنا سیمینها از طریق بکارگیری «نمونه‌های عینی» را دارید. (این نکته بسیار مهم

است) مثلاً در باره این شخص یا قشری که می‌خواهید با آن تماس بگیرید، مطالعه داشته باشید که ذهینت اینها آشنائی

با چه نمونه‌هایی دارد. یعنی بن بستى را که در کار خودش بوجود آورده و در ارتباط خودش با دیگر بخشها بن بست شده

است آنها را نمونه عینی برای او بگیرید (مثلاً یک کارها و مشکلاتی را رئیس ثبت در دستگاه خودش از نظر مدیریت

دارد و یک سری از کارهایش در ارتباط با سایر ادارات، دارای مشکلات است، یک کارهایی را در زمینه برنامه مشکل

دارد) باید شما از قبل نمونه‌های آنها را شناسائی کرده باشید. حالا ممکن است بگویند که این کارها سخت است ولی

عرض می‌کنم «به تشبیه» به آن نزدیک بگویید، انتخاب «مثال» نمونه» برای مستمع، بسیار مهم است، مثلی را که فرد

مخاطب شما، نحوه مغلطهای زنده روز خودش می‌داند غیر مثالی است که شما بروید. تمثیلی با یک مشابهت فلسفی از

یک بگفتن بیاورید یا بگفتن یک مشابهت دیگری بیاورید که برای این فرد خیلی خوب نمی‌چسبد؛ یعنی نباید شما متهم به

خطابه بشوید، این آقا کارش، کار ثبت اسناد است، حالا شما مثال از آبشار و جنگل و یا امور فیزیکی می‌زنید، آن فرد

ممکن است بگوید این فرد دارد اطلاعات فیزیکی اش را به رخ می‌کشد، این امور به بحث هم ربطی نداشت ولی او

سراغ فیزیکی اتمی رفت؛ این نمونه فیزیکی اتمی را باید مطرح کنید ولی در یک مجلسی که طرفی که دارد بحث

می‌کند موضوع سخنش، تکنولوژی باشد. برای کسی که موضوع صحبتش در باره تکنولوژی است مجبور هستید از این

قبیل امور برایش مثال بزنید؛ اگر در موضوع تکنولوژی سراغ این رفتید که حالا مشکلات قوه قضائیه یا قوه مقننه

چیسیت؟! می‌گوید: این که تکنولوژی نشد، ایشان چرا مثالهای این جور می‌آورد) تمثیل باید حتماً نمونه‌ای باشد که

هم با «سطح ادراک» و هم با «موضوع درگیری فرد» تناسب داشته باشد. یعنی اگر شما مثالهای کلیله و دمنه‌ای بزنید که

برای تمثیل فیلم آن فیلم کارتون درست می‌کنند، مطلبی را هم می‌وسانند نه اینکه نمی‌وسانند ولی کار مناسبی نمی‌باشد

مثلاً یک قصبه‌هایی را در ماه رمضان در تلویزیون می‌گذاشت که اصلاً به زدنگی فعلی مردم مناسب نداشت. این کار

بسیار ضعیف است نمونه‌ها حتماً باید مثالهایی باشد که در سطح تفکر آن فرد یا آن قشر یا آن جامعه باشد و با موضوع درگیری و مسأله‌شان ارتباط داشته باشد.

بعد از آن هم باید حتماً بتوانید نمونه‌ها را مستند و مستدل کرده و به «نمودار» تبدیل نمایید (اگر مخاطب شما فردی است که زبان نمودار را می‌فهمد) به عبارت دیگر باید نمونه‌ها را به سخنهای کارشناسی نزدیک کنید. حالا اگر این مطلب را نمی‌فهمد باید آن را به کارشناسی خود آن فردی که هست نزدیک کنید تا متوجه بشود. من یک مثالی در این باره می‌زنم: شما یک وقتی است که با یک عده بازاری که معنای نمودار را متوجه نمی‌شوند می‌گویید که اگر شما ظهر مثلاً برای نهار ۳۰ نفر را دعوت کرده باشید و چلوخورش سبزی نیز داشته باشید حالا اگر ۱۰۰ نفر خانه شما بیایند چه کار می‌توانید بکنید جز اینکه می‌گویید برنجها را همراه با خورش سبزیها، داخل دیگ بریزید و آب روی آن بیندید و آتش درست کنید! اگر آتش درست بکنید مردم سیر می‌شوند! این برای یک آدمی که تا سیکل درس خوانده و بازاری است خیلی قابل لمس است، ولی طرح این مثال برای یک فرد کارشناس بسیار بد می‌باشد. مثلاً می‌گویید که ما مجبور شدیم پول نفت را که به کشاورزان و به فقراء نمی‌رسید آتش درست کنیم، حالا مردمی که در شهر هستند و چلو و خورش می‌خورند اوقاتشان تلخ شده و می‌گویند چرا به ما آتش می‌دهید؟ این افراد حواسشان نیست که پول نفت برای همه بود؛ الان به روستاییها هم دارد آتش می‌رسد! ارث پدری شما یا من که نبوده است!! این مثال برای اینکه شما بگویید توزیع ثروت کردن بین همه مردم لازم است، برای سطح افراد بازاری مثال خوبی است، ولی به کارشناس که می‌رسید صحبت از «موازنه ارزی» می‌کنید می‌گویید اصلاً معنای گران شدن دلار جز اینکه «سطح مصرف» بیشتر از «سطح تولید» است چه چیزی می‌تواند باشد؟ آیا عقل مردم از بین رفته است که بتوانند تولید بکنند؟ می‌گوید: نه! سوء مدیریت است می‌گویم: سوء مدیریت نفر اضافه را که آورده است توزیع ثروت بیشتر می‌شود نه اینکه تولید اصلاً نمی‌شود. چند درصد تولید اصلی ما نفت است؟ آن مقداری را که نفت بوده است که ما داریم مثل زمان شاه می‌فروشیم، ما داریم این پول را به جمعیت بیشتری می‌رسانیم، این موازنه ارزی نشان می‌دهد که ما توزیع ثروتمان از قشر خاص درباری به عموم ملت سرایت کرده است. آیا این کار بدی است؟ آیا پول نفت فقط برای افراد شهری و دستگاه خاصی است؟ یعنی این فرد را در یک بن بست کارشناسی قرار می‌دهیم! بعد مثلاً می‌گوید: فساد اداری است! سؤال می‌کنیم که آیا این به معنای ناسازگاری آرمانهای انسانی ما یا ماشین اداره است که این فساد ایجاد شده یا اینکه از هماهنگ بودن آن می‌باشد؟ اگر ما نمی‌خواستیم این پول را به دیگران بدهیم که می‌توانستیم آن قدر به حلقوم ادارها بریزیم که دزدی نشود! پول نفت را فقط به ادارها آن هم در یک شکل متمرکز خاصی، بدهیم، اصلاً سوپسید روی کود

# «توصیف فرهنگ و جایگاه آن در اسلام و فرهنگ جهانی»

مشاوره دبیرخانه شورای انقلاب فرهنگی با

تاریخ: ۲۲/۱۲/۲۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

جلسه اول

## فهرست مطالب:

مقدمه: طرح ۳ سؤال در خصوص فرهنگ

- ۱ - راههای اعتماد به نظریه‌هایی که درباره «توصیف دین از فرهنگ» گفته می‌شود ..... ۲
- ۱/۱ - حساسیت و نقش فرهنگ و توسعه آن در تمدن و نظامهای اجتماعی ..... ۲
- ۱/۲ - حاکمیت فرهنگ بر تکنولوژی و تمدن ..... ۴
- ۱/۳ - رابطه دین با فرهنگ و لزوم حاکمیت اعتقاد ..... ۵
- ۱/۴ - لزوم شناخت فرهنگ قبل از رجوع به دین ..... ۷
- ۱/۵ - لزوم تفقه در دین اصلی مسلم در دینداری ..... ۸
- ۱/۶ - کافی نبودن ابزار فعلی برای استنباط «فرهنگ» از دین ..... ۹
- ۱/۷ - لزوم ارتقاء (نه تبدیل) علم اصول برای استنباط موضوعات پیچیده اجتماعی ..... ۹



«توصیف فرهنگ و جایگاه آن در اسلام و فرهنگ جهانی»

مقدمه: طرح ۳ سؤال در خصوص فرهنگ

مشاور آقای مهندس میرسلیم: موضوعی که باعث شده تا خدمتتان برسیم از این قرار است که: آقای مهندس میرسلیم تصمیم گرفته‌اند یک بررسی روی آنچه که در شورای انقلاب فرهنگی گذشته (چه از سابق، که ستاد بوده و چه از زمانی که به فرمان حضرت امام تبدیل به شورا شد) داشته باشند، و در واقع این نگاه به گذشته را مبنایی برای تعیین مسیر آینده قرار دهند. در همین راستا من (بعنوان مشاور ایشان) مأمور شدم که این کار را زیر نظر ایشان انجام بدهم. آقای مهندس پیشوایان (قائم مقام اجرائی آقای مهندس میرسلیم) نیز در این راه، ما را همکاری و همیاری می‌کنند. من صورت مسأله را خدمتتان عرض می‌کنم، شما هر طور صلاح دانستید و در هر قسمتی که علاقمند باشید (روی همان قسمت یا روی قسمتهای مختلف) صحبت بفرمایید.

مسأله این است که اساساً در اسلام (در آیات

و روایات) کلمه «فرهنگ» (که یک کلمه فارسی است)، معادلش چیست؟ و به زبان ائمه (ع) این کلمه به چه معنایی بیان شده و چگونه با قضیه برخورد شده است؟ ارتباط اعتقادات با فرهنگ چیست؟ و در این زمینه شورای عالی انقلاب فرهنگی در حرکت‌های خود چه زمینه‌هایی را پوشش داده و چه زمینه‌هایی را پوشش نداده است؟ آنچه را که پوشش داده از چه قوت‌هایی برخوردار است و آنچه را که پوشش نداده، یا پوشش داده، اما

محدود به ظرف زمان و مکان بوده، آنها کدام هستند؟

(اگر با فعالیتهای شورا آشنا باشید) الان چگونه می‌توانیم شورا را به نقد بکشیم و روشن کنیم که کدام حرکتها خیلی قوی بوده و کدام حرکتها از قوت مناسب برخوردار نبوده است؟ حضرت عالی میزان تأثیر مصوبه‌هایی (اعم از سیاستها و آئین‌نامه‌ها) که در شورای انقلاب فرهنگی تصویب شده بر فرهنگ جامعه چگونه ارزیابی می‌کنید؟ و اگر بخواهیم یک بازخوری (ارتباط متقابل با مردم برای ارزیابی تأثیرات) بین شورای انقلاب فرهنگی و فرهنگ مردم بوجود بیاوریم، این چرخه را چطور ایجاد کنیم؟ یعنی از یک طرف (طرف شورا) سیاستی وضع بشود، مردم تأثیر بپذیرند، (اجرائیات تأثیر بگذارد) و فرهنگی ساخته بشود و دوباره برگردد در شورا سیاستهای اصلاحی بالاتری پایه‌گذاری بشود؟ در همین ارتباط، شورا چیزی به نام دبیرخانه را پایه‌گذاری کرده که مسئولیتش قبلاً با آقای دکتر هاشمی گلپایگانی بود، و حالا این مسئولیت با آقای مهندس میرسلیم است.

اگر شورا بخواهد حرکت‌های قویتری انجام بدهد یا آنچه را که انجام داده (در حقیقت) تکمیل بکند، دبیرخانه چه وظایفی را باید عهده‌دار بشود؟ چه ارتباطات جدیدی باید برقرار بکند؟ (این هم یک زمینه از صحبت ما می‌شود).

آخرین بحث (یا یکی به آخر) این است که با فرهنگ جهانی در اینجا چگونه برخورد کنیم؟ بالاخره انقلاب صنعتی

شد و دایرهٔ بستهٔ بشریت پاره شد، سرعت حداکثر، سرعت اسب بود، میلیونها سال گذشت و بشر با سرعت اسب می‌توانست کارش را انجام دهد. مثلاً وضعیت غزنویان و سلجوقیان و سامانیان و حتی این اواخر مثلاً زمان صفویه، با زمان کوروش خیلی فرق نداشت؛ با اسب نامه‌ای را از جایی به جایی می‌رساندند و یا (مثلاً) خبر لشکر را می‌آورد که چه بکند. با ورود سرعت و قدرت، یعنی استفاده از مواهب طبیعی اصولاً جریان جدیدی در دنیا بوجود آمد تحت عنوان انقلاب صنعتی؛ که در ابتدا این انقلاب صنعتی را مسخره می‌کردند، ولی بعدها (بقول معزوف میخ خودش را کوبید) تثبیت شد. حالا این فرهنگی که از ناحیهٔ علوم و عمدتاً تکنولوژی بوجود آمده و در حال پیشرفت است امروز بحث اطلاعات را مطرح کرده و جریان جدیدی را ایجاد نموده است که (بهرحال) زندگی را به کلی متحول می‌کند (که در این ارتباط آقای «تافلر» آن کتابها را می‌نویسد و نوید سالهای ۲۰۰۰ را می‌دهد).

حالا در این فرهنگی که در حال شکل‌گیری است (و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در معرض تأثیرات آن هستیم) جبههٔ خودمان را چگونه تنظیم کنیم که خوبیهای آنرا بتوانیم بگیریم و تحت تأثیر بدیهای آن قرار نگیریم و قطب مغلوب واقع نشویم؟ (این یک موضوع)

موضوع دوم این است که در ارتباط با همین فرهنگ جهانی ما بالاخره در این گوشه از جهان، به رهبری مرجعی بزرگ، انقلابی کردیم و ادعایمان بر این است که می‌خواهیم از دنیا (از تمام دنیا) و از آنچه که در آن هست، تفسیر روحانی و معنوی (به تعبیر اقبال لاهوری) به دنیا ارائه بدهیم. در این رابطه ما بعنوان ایجادکننده این انقلاب در دنیای مادیت از چه زوایائی می‌توانیم وارد شویم که از این زاویه‌ها بتوانیم حرف اول را در دنیا بزنیم تا خریدار داشته باشد و به این وسیله بتوانیم بر مسیر فرهنگی‌ای که در دنیا ایجاد شده، تأثیر بگذاریم و بعد (حالا به تعبیر خودمان) بتوانیم مسیر انقلاب و فرهنگ جهانی را اصلاح

کنیم که قطعاً کار بزرگی (در این رابطه) خواهد بود.

اینها همان مجموعهٔ سئوالاتی است که می‌توانیم بحثهایی دربارهٔ آنها (به هر صورتی که جناب عالی مایل باشید) داشته باشیم.

۱ - راههای اعتماد به نظریه‌هایی که دربارهٔ «توصیف دین از فرهنگ» گفته می‌شود

۱/۱ - حساسیت و نقش فرهنگ و توسعهٔ آن در تمدن و نظامهای اجتماعی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اولاً از قول ما خدمت آقای میرسلیم و دوستان سلام برسانید.

ثانیاً: اینکه در آیات و روایات، مترادف فرهنگ را چه می‌دانیم، باید عرض کنم وقتی که بدنبال مترادف یک واژه‌ای در مذهب هستیم ابتدئاً درکی از موضوع داریم که می‌خواهیم ببینیم این موضوع را مذهب در باره‌اش (مثلاً) چه چیزی گفته؟ ساکت است؟! اگر چیزی گفته، اضافه‌تر گفته یا کمتر؟! خود این موضوع نیازمند یک سطح از فرهنگ است، یعنی شناختن موضوع! (فرهنگ چیست؟) تا بگویم مذهب نسبت به فرهنگ چه نظری دارد. من در چند سطح، خیلی اجمالی و سریع در بارهٔ فرهنگ مطالبی را خدمتتان عرض می‌کنم، صرفاً برای اینکه ببینیم نظریاتی که داده می‌شود (که بگویند اسلام در بارهٔ فرهنگ این را می‌گوید!) تا چه اندازه می‌تواند قابل اعتماد و اتکاء باشد!

فرهنگ می‌تواند جهت حاکم تعریف بشود، می‌تواند جهت حاکم تلقی بشود. وقتی که می‌گوییم فرهنگ مادی یعنی یک مقصد نهائی برای تمدن مادی قابل ترسیم است. باید ابتهاج اجتماعی خاصی (که موضوع آن، خود این دنیا است) توسعه پیدا کند. رفاه توسعه پیدا کند یعنی چه؟ یعنی ابتهاجاتی که دنیایی است، خوشیهای این دنیایی. گاهی است که خوشی فردی را شما می‌گویید؛ گاهی می‌گویید خیرا خوشیها باید هم توسعه یاب باشد، و هم اجتماعی باشد. اگر توسعه یاب باشد



نمی تواند اجتماعی نباشد. اگر توسعه پیدا کرد حتماً احساسهای جدیدی برای آدم پیدا می شود بشر یک نظام حساسیتی دارد، یک چیزهایی را حس می کند، نسبت به آن حساس است، اینها، هم تعدادشان (موضوعاً) زیادتر می شود، هم موضوع آن عوض می شود؛ چون کلمه «توسعه» را هم اینجا باید اشاره کنیم، لذا توضیح می دهم که وقتی می گوئیم «توسعه حساسیت» یعنی چه؟ البته خیلی زود مثال می زنم و عبور می کنم.

آنچه که امروز در باره ریاست قابل طرح است، در زمانی که این ساختار مدیریت فعلی نبوده (مثلاً در دوران صفوی)، قابل طرح نبوده! یعنی آن موقع صحبت از بخش نامه و آئین نامه و نحوه هماهنگ سازی افکار و نحوه تصمیم سازی و کارشناسی و تصمیم گیری به این صورت نمی توانسته مطرح باشد. به عبارت دیگر، نه حالات می توانسته موضوعات متعدد و متنوع (به اندازه فعلی) داشته باشد! و نه، نظام و ساختار آن تنوعها می توانسته وجود داشته باشد. اگرچه الان حرص هست، آنموقع هم، حرص بوده، لکن حرص در ماشین فعلی مانند انرژی سوختی، برای هواپیماست، حرص در شکل دورانهای قبل، مانند انرژی (فرضاً) مقدار خوراکی است که یک اسب برای انتقال یک نفر از یک جا به جای دیگر برای تغذیه نیازمند است! حرص الان خیلی پیچیده تر و خیلی غلیظ تر و شدیدتر است. الان توجه به دنیا هست، توجه به دنیا در آن زمان هم بوده است اما مانند یک بچه که بر سر، یک بازیچه، دعوا می کند! ولی یک جوان بر سر آن بازیچه دعوا نمی کند. یک بچه هم احساس شخصیت می کند، و هنگامی که به او اخم می کنید گریه می کند، و وقتی به او لبخند می زنید و توجه می کنید، شاد می شود؛ ولی یک جوان بزرگتر را شما یک کلمه که می گوئید، آرام می شود نه داد می زند نه ابراز عصبانیت می کند، لکن مفهوم آن کلمه کوبنده است و گاهی طرف را خرد می کند و گاهی او را بالا می برد.

حالا آنچه را که می خواهم در اینجا خدمتتان عرض کنم این است که برای حالتها موضوعات جدیدی که قبلاً قابل طرح

نبوده می تواند طرح شود. (تأکید می کنم قابل طرح نبوده، نه اینکه طرح نمی شده) یعنی در آن نظام و در آن فضا این موضوعات نمی تواند واقع شود؛ کما اینکه وقتی شما با اسب به تهران مسافرت می کنید سخن از (مثلاً) دلکری اسب غلط است. نمی شود از شمع و پلاتین و کلاج و از این قبیل چیزها صحبت کنید. همچنین وقتی که با هواپیما حرکت می کنید دیگر این دسته از موضوعات در آنجا قابل طرح نیستند، بلکه دسته دیگری از موضوعات را باید طرح کنید. از این مطلب بگذریم.

نظام حالات می تواند توسعه پیدا کند. غرض از توسعه این است که موضوعات جدید یا روابط جدیدی طرح می شوند که در مرتبه قبل، قابلیت طرح نداشته است. برای افکار هم، چنین است؛ یعنی «مفهوم» (آنچیزی را که می خواهیم در فرهنگ و در مرتبه ساختار فرهنگ طرح کنیم) نیز روابط جدید پیدا می کند. لذا قدرت تفاهم جدیدی پیدا می شود. مجبورم اینها را یکی

یکی مثال بزنم و عبور کنم.

شما توجه کنید: چنانچه بشر قواعد ریاضیات را در تمدن خود بدست نیاورد و ایجاد نکرده باشد ولی بخواهد حجم (موجود) پول بانک و داد و ستد را به شکل فعلی داشته باشد! طبیعتاً چنین چیزی محال است. اول اینکه در آن صورت کمی شدن قدرت تأثیر مادی فرد تا این اندازه نمی تواند طرح شود. دوم اینکه قابلیت سازماندهی و متمرکز شدن را ندارد سوم اینکه خود این امر نمی تواند ابزار رشد قرار بگیرد. اصلاً موضوعاتی که در اینجا طرح می شود در آنجا قابل طرح نیست. اگر به فرض محال کسی بگوید بدون این ریاضیات، این حجم از درآمد وجود داشته باشد و کمی هم بشود. می گویم خوب! حالا اگر کمی شد چنانچه بخواهد چرخش داشته باشد، نداشتن ابزار محاسبه موجب اختلاف شدید می شود؛ یعنی با تخمین صرف نمی شود پول را صبح تا شام توزیع نمود و اشتباهی هم رخ ندهد؛ یا کم می آید یا زیاد، مراجعین هم اعتراض می کنند که: «پرداختی کم بوده و یا زیاد بوده» در اینصورت نزاع سر می گیرد. ناچاراً

می‌گویید: ابزار می‌خواهیم، ابزار محاسبه کمیّت. این محاسبه کمیّت را بعنوان حداقل ابزار مورد نیاز مثال زدیم. شما (ابزار تفاهم) اجتماعی هم می‌خواهید، برای اینکه بتوانید فعالیت سازماندهی را توسعه بدهید، برای اینکه بتوانید هماهنگ شدن را یعنی نزاعها را که در آن کمیّت مثال زدیم حل کنید، اجمالهایی دارید؛ ولی چنانچه قدرت تبیین آنرا نداشته باشید، حمل به غرض می‌شود. مردم نسبت به یکدیگر ظنین شده و علیه یکدیگر موضع می‌گیرند. به این دلیل که ابزار تفاهم ندارند. اگرچه مقصدشان یکی است، یعنی جهت حاکم بر فرهنگشان یکی است. (فرضاً) هر دو رو به قبله نماز می‌خوانند و خدا پرستند ولی قدرت تفاهم با یکدیگر را ندارند. این عدم قدرت تفاهم گاهی در سطوح مختلف، قابل ملاحظه است، گاهی خیر. (از موضوع تفاهم سازمانی بدلیل ضیق وقت عبور می‌کنم و توضیح اینها را انشاءالله در آینده حاضرم مبسوط‌تر خدمتان عرض کنم.

## ۱/۲ - حاکمیت فرهنگ بر تکنولوژی و تمدن

اما درباره تعریف فرهنگ باید عرض کنم فرهنگ، جهت حاکم بر نظام حساسیت اجتماعی یا نظام تمایلات و نظام تفاهم اجتماعی و نظام موضعگیری یا تعاون اجتماعی است. یعنی انگیزه، اندیشه، انجام در شکل اجتماعی، فعالیتها و رفتار اجتماعی انسان بوسیله فرهنگ می‌تواند شکل بگیرد. به این ترتیب طبیعی است که فرهنگ، جهت دنیایی «هم» دارد و ساختارهای متناسبش هم در هر سه رتبه، دنیایی می‌شود، (مانند تمدن و فرهنگ موجود). تکنولوژی، حاصل فعالیت یک جامعه انسانی است یعنی حاصل فرهنگ است. تمدن دقیقاً مثل محصولات یک درخت، محصول یک فرهنگ است. شما می‌بینید اشیاء، فرم خاصی گرفته‌اند، این اشیائی که فرمی خاص گرفته‌اند رهین کارهایی هستند که در جامعه انجام گرفته، یک رفتارهایی در نحوه تحرک روحی بشر، در نحوه تحرک ذهنی بشر و در نحوه تحرک عینی بشر پیدا شده تا مثلاً

هواپیما یا جاده (بعنوان وسیله ارتباط) ساخته شده. شما توجه کنید از فیزیک کیهانی گرفته (در کنترل کردن نیروهای طبیعت) تا فیزیک اتمی با همه محصولات آن، رهین کار فرهنگی یک جامعه است و قطعاً جهت آن (الهی و الحادیش) هم دوتا است. اینکه تقسیم کرده و قسمتی از آن را تجربی بدانیم، و قسمتی از آن را انسانی، و قسمتی دیگر را اعتقادی، معنایش این است که نتوانستید همه سطوح را پوشانید. بعبارت دیگر، کفار (در کفر خودشان) نه در جهت‌گیریشان تردید می‌کنند نه در علوم انسانیشان تردید می‌کنند و نه در علوم تجربیشان و این مسأله‌ای است که ضرورتاً باید به آن پرداخت، البته دنبال این نزاع که بگوییم، تا این قسمت می‌آید و تا آن قسمت نمی‌آید هم اصلاً نیستیم. بلکه ما نظر خودمان را خدمتان عرض می‌کنیم.

شما اگر بخواهید یک محصولی (مثلاً چاقو) درست کنید یکی از مشاوره‌هایی که باید در این رابطه انجام گیرد این است که این محصول در چه ظرفیتی (در این جامعه) باید تولید شود. (مثلاً) چه تعداد از این کالا لازم است؟ آیا (مثلاً) کارخانه‌ای بزنیم که ظرفیت تولید ۲۰۰ میلیون عدد را در سال در یک دوره مالی داشته باشد؟ یا ۲ میلیون یا ۲ میلیارد یا ۱۰۰ هزار؟ ابتدا باید چند چیز را محاسبه کنید تا لقب صرفه را بتوانید در مقیاس تولید بگویید! اولاً بازارش چقدر است، راهش، وسیله حمل و نقل آن چگونه است؟ اگر دیدید در ایران در الگوی مصرفشان چاقوی میوه‌خوری مثلاً یکدهم آنچیزی است که می‌خواهید تولید کنید و مازاد این محصول باید صادر شود به آنطرف دنیا خوب، باید خرج حمل و نقل و بازاری که در آنجا باید داشته باشد محاسبه گردد؛ ولی اگر همه آنچیزی را که تولید می‌شود در داخل مصرف دارد و اضافه‌تر از آن هم لازم است، دیگر مسأله صادرات مطرح نمی‌شود.

بنابراین، بدون ملاحظه بازار، لقب صرفه را نمی‌توانید به تولید بدهید. آیا به اجتماع و بازاری که می‌خواهد این کالا را

کلاً می‌خواهم حضور مبارکتان عرض کنم که: ما برای تعریف از صرفه نمی‌توانیم انسان را از کارآئی اشیاء در تمدن انسانی قطع کنیم اگرچه این را هم نمی‌توانیم بگوییم که کارآئی اشیاء در علوم تجربی مستقل مستقل تشریف دارند، پس آیا کارآئی حاکم بشود؟ آیا می‌توانید بگویید اصل کارآئی است، چه مادی باشد چه الهی باشد، کاری هم به بحثهایش نداریم؟! بعد بیایید دین را به آنچه که هست تطبیق بدهید!؟

فرهنگ بصورت تکنولوژی وارد می‌شود؛ آیا صرف نظر کنیم از اینکه این فرهنگ، یک اخلاقی دارد، یک جهتی دارد، محور پرستشی دارد! بگوییم حالا بیایید دین را تفسیر مادی کنید تا با این تکنولوژی بسازد، این وسیله قرار دادن دین برای غیر دین است. این در صورتی است که نسبت به دین تردید داشته باشیم و زیربنای اخلاق را نه فقط نسبی بدانیم بلکه آنرا نسبی تبعی بدانیم.

یک وقت اخلاق را نسبی می‌دانید ولی می‌گویید: (بهرحال) تمایلات انسانی مقدم است و بر اساس تمایلات ساختارهای اجتماعی بوجود می‌آیند، (البته توسعهٔ در تمایلات هم باید در روند تکامل جوامع یعنی (مثلاً) در رشد تاریخی بوجود بیاید) یک وقت می‌گویید: نخیر! تکنولوژی بر خود تمایلات حاکم است. می‌گویید نسبت تأثیر اصلی، مال تکنولوژی است و تمایلات، متغیر تبعی، هستند. یک وقت هم می‌گویید: متغیر اصلی، تمایلات بشر است و متغیر تبعی در این مجموعه تکنولوژی است. ولی صحبت از دین در کار نیست. در مقابل این نظر، یک نظر دیگر هم قابل طرح است که

۱ - آیا بگوییم چاقوری میوه‌خوری، برای وضع فعلی ما بیشتر درست کنند؟ یا بگوییم (مثلاً) خودکار، بیشتر درست کنند؟ چه نسبتی بین این دو کالا می‌تواند باشد؟ ممکن است کسی بگوید: باید وضع ویتامین مردم، سلامت جسمی آنها بالا باشد. اگر میوه مصرف کنند، نیازمند (مثلاً) داروهای خارجی هم نمی‌شوند، لذا باید تولید این کالا در اولویت باشد؛ ولی اینرا نمی‌توان مطلق کرد. باید توجه داشت که «خودکار» هم با وضع فکری جامعه ارتباط دارد، در هر صورت نسبت بین این دو کالا باید مشخص شود.

تولید کند هم مربوط است؟ آیا به ماشینی هم که می‌خواهد این کالا را درست کند و کوره‌ای هم که می‌خواهد اینرا درست کند، مربوط است؟ می‌گویند: بله! باید معلوم شود کوره و دیگ پخت آن را تا چه اندازه که بزرگ بگیریم، تولید این دسته یا تولید این فلز صرف می‌کند؟! اگر شما خواستید دائماً کوره و دیگ پخت را بزرگ کنید از یک حجمی که بگذرد دیگر صرف نمی‌کند. مهندس مشاور نظر می‌دهد که برای چاقو در اینجا (مثلاً) ۲ دیگ پخت ۲۰۰ تنی لازم است. می‌گویند: دورتا؟ چرا نمی‌گوئی ده تا؟ می‌گوید: برای اینکه اگر ده تا بزنیم، اینجا مصرف نمی‌شود، چرا که باید تا بازار کشورهای دیگر برود و رقبای ما در آن بازار کسانی هستند که سطح مرغوبیت جنس‌مان الان قادر به رقابت با آنها نیست. می‌گوییم حالا تکنولوژی را عوض می‌کنیم تا سطح کار ما از آنها بالاتر برود. می‌گوید: در این صورت صرف می‌کند و تا آنطرف دنیا هم می‌توانیم صادر کنیم!

بنابراین تولید یک کالا، نه از متالوژی آن (یعنی اینکه دیگرش را چقدر بگیریم) جدا است و نه از بازاریش جدا است. یعنی آیا مهندس متالوژی که در آزمایشگاه، در خصوص آلیاژهای مورد نیاز جامعه کار می‌کند! تا آن تکنولوژی بر بازار مسلط شود و سفارش شما را بتواند انجام دهد! می‌تواند فارق از جامعه‌اش و فارق از سود مورد نظر شما راه حل بدهد؟ می‌گویید نه نمی‌تواند. عین همین ارتباط در بخش آخری آن هم (سرجای خودش) مطرح است. البته منظورم این نیست که قدرت (مادی) جامعه اسلامی نباید بالا برود! نه این که بگوییم شما ماشین درست نکنید، و نه اینکه الان از اینها دست بردارید و به بیابان رفته از صفر شروع کنید! بلکه الان باید کمترین تأثیرهایی را که در بزرگترین شعاعها می‌تواند مؤثر باشد، ملاحظه کنید. یعنی چه؟ یعنی بهینه کردن الگوی تخصیص جامعه. یعنی اگر ما همین امکانات موجود را در نظر بگیریم و بگوییم بیشتر از این ما الان نداریم؛ همین را چگونه تقسیم کنیم که بهترین نحوهٔ تقسیم باشد!؟

می‌گوید: یا دین را با ادراکی ثابت و فیکس از آن، قبول می‌کنیم و دیگر نسبت به همه چیز، «نه» می‌گوییم یا اینکه برای دین، قدرت اینکه بتواند ادراکات متناسب با خودش و ابزارش را ایجاد کند و توسعه در ادراک را موجب شود، قائل می‌شوید.

مهمترین قسمتی را که من در اینجا می‌خواهم خدمتتان عرض کنم و از قسمت اول بگذرم این است که: در گذشته ابزار (یعنی «منطق» متد فهم از دین) یک ابزار ساده‌ای بوده که فقط کلمات و الفاظ را می‌دیده (در دوره اخباریین) اگرچه یک استنباط‌هایی هم داشته‌اند. اما امروز که ابزارمان پیچیده شده خطرناکترین کار این است که قبل از شناخت موضوع سراغ دین بروید، یعنی با یک ادراک ضعیف از فرهنگ بگوئید این مسئله در دین چگونه است. این یک اشکال خیلی بزرگ است... یعنی یک نارسائی در استفاده از مذهب است.

نارسائی دوم این است که موضوع را شناخته‌اید و می‌دانید فرهنگ وسیله جریان یافتن اعتقاد در عینیت است؛ ولی توجه ندارید که این جهت‌گیری برای پیاده شدن، ساختارهای متناسبی می‌خواهد تا به عینیت برسد.

یعنی برای جریان یافتن اعتقاد باید در یک سطح ساختارهایی باشند که (فرضاً) نظام ارزشی جامعه و نظام تمایلات را (مثلاً) توسعه دهند. (که باید نحوه بهینه کردن، نحوه کار کردن، و نحوه رشد آن را بشناسیم). در یک سطح دیگر باید (مثلاً) ساختارهایی برای تفاهم ایجاد شوند. و در یک سطح دیگر فعالیت‌های عینی ما را اداره کند. بنابراین هر یک از این سطوحی که گفتم اگر هر کدام را بردارید، اعتقاد رابطه‌اش با عمل قطع می‌شود. اخلاق، اعتقاد، پرستش وقتی رابطه‌اش با عمل

قطع شد، مجبور به انزوا می‌شود. *منسویت*  
(در صورتی که دین نتواند حاکم بر تکنولوژی شود (نه محکوم تکنولوژی) اگر نتواند در جریان تکامل مؤثر باشد! باید منزوی بشود، نمی‌تواند نشود. در آن صورت دین یک لوستر قشنگ در سقف تمدن موجود می‌شود؛ احترامش می‌گذاریم اما

به اندازه یک لوستر. (لوستر از پایین به جایی بند نیست). صحبت از معنویت و نور و این حرفها نیز در حد یک لوستر برای زیبایی است. (دقت کنید) لوستر غیر از چراغ است، لوستر زینتی برای چراغ است ولی اداره نمی‌کند. (عنایت بفرمایید) لوستر منزوی است از اینکه بصورت فعال در کار شما مؤثر باشد در عین حال زینت هم هست. نمی‌گوییم میل تشریفاتی، نه! احترام می‌گذاریم و (بالا می‌بریم) می‌گوییم لوستر. این تشبیه را شما قطعاً فرق می‌گذارید با ماشین حساب و کامپیوتر و تلفنی که کار می‌کنید زیرا آنها وسیله ارتباط شما است. کم و زیاد شدن آن مستقیماً در کار شما مؤثر است. حالا بگذریم از اینکه دین را در حد وسیله حساب دانستن هم اشتباه است. دین اگر حاکم باشد و در همه شریان شما جاری باشد و توسعه‌اش، توسعه شما باشد، این معنی دیگری دارد. بهر حال از این مطلب بگذریم.

مشاور آقای مهندس میرسلیم: شما در واقع توسعه را به معنای پدید آوردن بکار می‌برید.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: توسعه، موضوعات جدید، روابط جدید و فضای جدید ایجاد می‌کند یعنی به عبارت دیگر حاکمیت بر جریان تکامل است.

(س): منظورتان پدید آوردن است؟

(ج): یعنی به عبارت دیگر برای دین ولایت تاریخی قائل هستیم، ولایت تاریخی یعنی سرپرستی جامعه در مراحل توسعه یا رشد، البته رشد تعبیر زیبایی نیست، رشد را در مقیاسهای کمی خرد مثل رشد GMP و امثال آن بکار می‌برند، توسعه بمعنای عوض شدن موضوعات و عوض شدن روابط است.

(س): یک نوع بوجود آوردن است؟

(ج): بله! یعنی اگر قوانین حاکم بر پدایش‌ها، براساس دین باشد؛ آن وقت لقب ولایت دین، یعنی حکومت بر زمان و مکان یعنی محدث حادثه سیاسی بودن؛ یعنی توسعه تمایلات اجتماعی و ساختارها و ارتباطات عینی سیاسی، توسعه

حوادث فرهنگی و تفاهم، تا تأثیرهای عینی و توسعه اقتصاد؛ یعنی توسعه تأثیر بشر که بواسطه توسعه انسجام عمومی با جهان مادی انجام می‌گیرد، حالا از این مطلب بگذریم.

۱/۴ - لزوم شناخت فرهنگ قبل از رجوع به دین

اول باید موضوع فرهنگ را تعریف کنید! بعد بگویید در دین جای آن کجا است؟ دوم اینکه آیا استفاده از خود دین را بصورت اخباریها می‌خواهید انجام بدهید؟ (که رسم شده است) یعنی بگردید پیدا کنید کدام حدیث است یا کدام آیه است که درباره فرهنگ گفته. یا اینکه بعضی استفاده‌های عرفانی که بیشتر ذوقی است مراد شما است؟ کلمه ذوقی را من اینجا معنا می‌کنم. ذوقی کاری است که شعرا در تشبیه‌ها می‌کنند. اگرچه خیلی هم این شاعر دارای احساسات لطیفی باشد، خیلی هم خوب تمثیل می‌گوید یک کار هنری خیلی برجسته می‌تواند انجام بدهد؛ ولی بهرحال نمی‌تواند آنرا قاعده‌مند بکند و به دیگران ارائه بدهد تا دیگران هم براساس آن قواعد بتوانند فعالیت اجتماعی داشته باشند. آن کاری که تبدیل به معادله می‌شود و قابل تفهیم به غیر می‌شود و در تفاهم اجتماعی جایگاه پیدا می‌کند، غیر از آن چیزی است که فقط می‌تواند تحریک احساسات کند؛ ولی تبدیل به معادله نمی‌شود. شعر حافظ بسیار خوب است شعرا هم اقتباسهایی داشته باشند اگرچه علم عروض هم درست کرده‌اند. (وزن قصیده اینجوری است، وزن غزل چگونه است) می‌گویم! غزل شما مثل غزل حافظ نشد. می‌گوید: راست می‌گویید برای اینکه مواد من در تشبیه و استعارات با مواد او خیلی فرق دارد. می‌گویم همین را نتوانستی قاعده‌مند کنی. شما فقط یک خصلت از این شعر را قاعده‌مند کردید.

مقصودم از این توضیحات این است، که آنچه‌ی که نمی‌تواند قاعده‌مند بشود:

۱- برای عمل اجتماعی قابل استفاده نیست.

۲- نمی‌تواند برای استنادش به شرع قاعده تحویل بدهد.

اخباریین) نمی‌تواند از شرع به شما پاسخ بدهد (البته در عملیات اصولیین قواعدی را برای استخراج احکام تنظیم کرده‌اند و ما این قواعد را بسیار عزیز می‌دانیم ولی آیا این قواعد، محدود به یک تعداد خاصی نیست؟ در طول این هزار سال متناسب با حوائجی که برای جامعه پیش آمده در استفاده از علم اصول تغییراتی رخ داده. یعنی سؤال برای جامعه طرح شده و پاسخ خواسته، و علم اصول توانسته قاعده کشف کند، ایجاد کند، از همین قرآن و روایات یک اموری را استنباط کرده که قبلاً استنباط نمی‌کرده. آیا به دین تحمیل کرده است؟ ابدلاً تعبد را توسعه داده، میدان دینداری را توسعه داده نه اینکه مادیگری را توسعه داده و بر دین

حاکم کرده باشد که فرضاً دین در آنجا نظرش این است!!

(خوب عنایت کنید این نکته ظریفی است که دارم عرض می‌کنم البته، هم سربسته می‌گویم و هم قابل دقت) می‌پرسم، اصلاً در اصول دین، درباره نیاز به دین چه می‌گوییم؟ مگر نه اینکه عدل و ظلم، دخیل در سعادت و شقاوت بشر است. مگر نه اینکه پرورش و تکاملی را که بشر باید پیدا کند، از عوامل مؤثر در آن عادل بودن آدم است. پس نمی‌توانیم بگوییم برای عدل و ظلم در امور خرد باید پیغمبر بیاید ولی برای امور کلان، نباید دین نظر بدهد. بگوییم بشر عقلش به امور خرد که به نحو تبعی در جامعه طرح می‌شود، نمی‌رسد. چرا نمی‌رسد؟ برای اینکه یک مجموعه‌اند، قسمتی از این مسیر عالم دنیا است قسمتی برزخ است قسمتی هم قیامت است. این سه قسمت را ملاحظه کنید خوب، حکم تابع ملاحظه کل مجموعه است، عقل حسی بشر نهایی را که بتواند ببیند در هر زمان یک قسمت (دنیا) را می‌بیند، دو قسمت دیگر را نمی‌تواند ببیند چون نمی‌تواند ببیند و مجموعه را باید ملاحظه بکنیم و حکم بدهیم. بنابراین پیغمبر باید بیاید بگوید که این فعل اثرش در اینجا چیست درجه حرمت یا وجوبش چه درجه‌ای باید باشد. مکروه است یا حرام یا مستحب است یا واجب؟

سخن این است که آیا رعایت نکردن یک حکم فردی یک

ارتباط اجتماعی را باطل می‌کند یا باطل نمی‌کند؟! چطور در امور جزئی که یک نفر در معاملات، اقتصادی یا ارتباطات اجتماعی با انسانهای دیگر مبتلا می‌شود، شرع باید نظر بدهد؟! ولی در توزیع قدرت، توزیع ثروت و توزیع اعتبارات فرهنگی، دین لازم نیست نظر بدهد، تجارب بشر کافی است؟! قطعاً این توهم به دلیل بد طرح کردن موضوع است که اینگونه ذهن را منحرف می‌کند.

اصلاً معنای کامل بودن دین این است که عدل و ظلم را در امور حکومتی گفته باشد. اگرچه از اینجا یا بالاتر می‌گذارم و می‌گویم اگر دین حکومت بر زمان و مکان نداشته باشد؛ اگر قوانین توسعه تاریخی را نداشته باشد؛ اگر استراتژی توسعه حوادث سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را نداشته باشد معنایش این است که پرچمداری عدل و ظلم را به کفار بدهیم و بطور انفعالی دائماً بگوییم «عنوان ثانوی، عنوان ثانوی، عنوان ثانوی». کفار باید از دست شما دائماً بگویند «عنوان ثانوی». یعنی چه؟ یعنی مجبور شوند از قواعد خودشان بر علیه خودشان و به نفع توسعه شما عقب‌نشینی کنند. اگر شما ساختارهای آنها را پذیرفتید (اگر چه بعنوان ثانوی باشد) اما بعد از آن شروع کردید به ایجاد کردن ساختارهای جدید، این مطلب حیات فرهنگتان را نشان می‌دهد.

بعنوان مثال عرض می‌کنم اول انقلاب یک جاهایی به نام کمیته امداد امام، بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید ایجاد شد که اینها از ساختارهای خاص وزارتخانه‌ای که قبلاً بود جدا است. اگر اینها بگونه‌ای سازماندهی پیدا می‌کرد که مردم در یک مقایسه منصفانه بین این سازمانها و وزارتخانه‌ها اقرار به بهتر بودن این سازمانها بکنند، چرا که (مثلاً) محال است در آنها رشوه دیده شود. آن سازمانها بستر پرورش افراد شده‌اند، افراد در آنجا هم از نظر روانی، هم از نظر ذهنی و هم از نظر فعالیتهای عینی و رفتارهای حسنی سازمانی، با همدیگر یکپارچه می‌شوند. مردم خواهند گفت کارهای دیگر را هم از جاهای دیگر بگیرید و به

اینها بدهید. تحقق این امر بدین معناست که فرهنگ شما توانسته در شرایط انقلاب ساختار ایجاد کند و فرهنگ کفر را یک درجه عقب بزند. ولی اگر بنا باشد مرتب عنوان ثانوی بزنید و بعد هم نتوانید حیات فرهنگی خویش را حفظ کنید و کم کم از آرمانهای انقلاب عقب‌نشینی کرده و همین سازمانها را هم بدست آن وزارتخانه بسپارید یا به شکل وزارتخانه‌ای اداره‌اش کنید (یعنی ابزارهای توزیع قدرت را نداشته باشید) خوب، دائماً مجبورید که به انفعال بیافتید.

### ۱/۵ - لزوم تفقه در دین اصلی مسلم در دینداری

تبعیضی در اولاً موضوع فرهنگ باید شناخته بشود.

ثانیاً ابزاری هم که بخواهد از شرع استنباط بشود باید ببینیم داریم یا نه!...

شما هر جای قرآن را که ورق بزنید احکام رساله آقای خمینی (رض) را نمی‌توانید عیناً در آن پیدا کنید و بگونه‌ای که از اول تا آخرش در قرآن یا حدیث نوشته شده باشد. بلکه از جمع‌بندی آنها استنباط شده است و تحمیل هم نشده است. استنباط شده و متعبد بوده‌اند، یک ذره هم نخواستند به خدا اضافه کنند. قصدشان فهم دقیقتر بوده، خود ائمه طاهرين هم چنین فرموده‌اند. یک وقت یک روستایی از حضرت سؤال می‌کرده: «افمن امبر امصیام فی امسفر؟» (آیا در مسافرت من روزه بگیرم؟) حضرت هم به همان زبان بادیه نشینها می‌گفتند که «لیس من امبر امصیام فی امسفر». می‌گفتند که در سفر نمی‌خواهد روزه بگیرد.

ولی گاهی که یک دانشمند مثل زراره سؤال می‌کرده که: «من چرتم برد آیا وضویم باطل شد یا نه؟» حضرت نمی‌گفتند که وضویت باطل شد یا نه. بلکه شروع به قاعده دادن به او می‌کردند. «لیس لك أن ینقض الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر» نیم صفحه قاعده می‌فرموده و اصلاً صحبت از وضو نمی‌کرده. اما نفر دیگری از ایشان سؤال می‌کند، خیلی ساده

۱ - بادیه نشینان بجای «الف» و «لام» در کلمه از «الف» و «میم» استفاده می‌کردند.

پاسخ همان مورد را می‌دهد و دیگری می‌گوید دستم زخم شده من برای وضو چکار کنم؟ حضرت می‌گوید: «این و نظیرش را از کتاب خدا هم می‌توانی بفهمی» بعد یک توجه به یک آیه می‌دهد «لیس فی دین الله من حرج...» که معلوم می‌شود اصلاً حضرت ایشانرا دنبال اجتهاد کردن می‌فرستد. (اجتهاد یعنی فهم جدید) از دین حتماً لازم است، تعبد بالاتر و توسعه یافته‌تر یعنی جریان یافتن دین در همه ابعاد زندگی. نه اینکه دین را تفسیر مادی بکنیم و منزوی کنیم. رنگ روغن دین را به جایی نزنیم؛ بلکه تعبد به دین را شایع کنیم. برای فهم بهتر، ابزار دقیقتر لازم است. عین کاری که شما می‌خواهید بکنید.

۱/۶ - کافی نبودن ابزار فعلی برای استنباط «فرهنگ» از دین

(خوب عنایت کنید، یک مثالی می‌زنم و کلامم را تمام می‌کنم) هرگاه شما بخواهید اندازه‌گیری کنید، اول یک واحدی انتخاب می‌کنید (واحد طول) بعد این واحد را کمی می‌کنید، خرد می‌کنید، ریز می‌کنید، ریز می‌کنید، از متر می‌آید سانتیمتر، میلیمتر، میکرومتر، (یکصدم یک میلی) از اینجا پائین‌تر به صورت قبل اندازه را خرد نمی‌کنید بلکه می‌گویید باید دستگاه محاسبه عوض شود، نسبت بین دو وصف را ملاحظه کرده و محاسبه می‌کنید، (مثلاً) فلز را در قوس الکتریکی گذاشته، بعد منشور جلویش می‌گذارید و طیفهایش را دسته‌بندی کرده سپس با کوانتوم متر، (اینجا هم) اندازه‌گیری می‌کنید ولی این اندازه ملاحظه نسبت بین اوصاف است (نسبت را عنایت بفرمایید) مثلاً می‌گویید: «وصف این رنگ، یک چندم فلان رنگ دیگر است» این ملاحظه نسبت بین اوصاف برای شناختن همین فلز است ولی نه با مقیاس کمی طول، شما با این محاسبات می‌توانید در باره چیزهای دیگری هم نظر بدهید. (مثلاً) درباره حجم مولکولی آن می‌توانید صحبت کنید. می‌گویید ابزار محاسبه را من از اینجا باید جلوتر ببرم می‌آید منسوب بودن

چیزی را به جای خودش ملاحظه می‌کنید....

۱/۷ - لزوم ارتقاء (نه تبدیل) علم اصول برای استنباط

موضوعات پیچیده اجتماعی

این مثالهایی که می‌زنم برای توجه به این نکته است که یک وقت ماشین حس (ابزار اندازه‌گیری) را تغییر می‌دهید یک سقف و حدی دارد. اما یک وقت ماشین محاسبه را تغییر می‌دهید. بنابراین آنچه را که برای فهمیدن معنای فرهنگ از کلمات وحی نیازمند آن هستید، ماشین محاسبه است. یک کلمه را نگیرید و بگویید «فرهنگ»، در دین چه معنا شده است؟ هم فرهنگ را باید خوب اشراف پیدا کنید که موضوع آن چیست، هم باید بدانید که آیا با علم اصول فعلی، می‌توان فرهنگ را استنباط کرد یا نه؟ من در یک کلمه می‌گویم نه! می‌گویید چطور جرأت می‌کنید به این صراحت بگویید نه؟! برای اینکه اگر مثلاً علم اصول فعلی توانسته بود درباره فرهنگ نظر بدهد با توجه به یقینی‌هایی که ما در فرهنگ داریم باید یک کتاب درباره سازماندهی با این علم نوشته شده باشد. آیا نظام توزیع قدرت را می‌توانید بگویید جزء فرهنگ نیست؟ نظام توزیع ثروت را می‌توانید بگویید جزء فرهنگ نیست؟ نظام خود فرهنگ (یعنی اعتبارات فرهنگی) به چه چیزهایی بها بدهند؟ چه چیزهایی را رسماً می‌توانید بگویید که جزء فرهنگ نیست؟ اگر جزء فرهنگ هست باید با علم اصول فعلی یک کتاب نوشته باشند و بگویند که هر وقت خواستید ادارات را مثلاً سازماندهی کنید برای مثلاً جنگ یا برای هر چیز دیگر، الگوی شما این باشد. وقتی چنین رساله‌ای را نمی‌بینید یکی از دو نظر را باید بدهید؛ یا باید بگویید جزء دین است ولی دین عاجز است از پاسخ نسبت به سئوالات بشر و باید منزوی بشود! کما اینکه عده‌ای گفته‌اند و این باطل است، این با اصول اعتقاداتمان نمی‌سازد. (اصول اعتقادات ما این است که عالم، خدا دارد، خدا هم جهان را لغو، خلق نکرده، برای بازی خلق نکرده بلکه هر ذره‌ای که در اینجا است نقش در تکامل دارد یک چوب کبریت هم بیجا

خلق نشده است. اگر همه چیز به جا خلق شده است و برای سیر، لازم بوده باید مراحل تکامل و لوازم آن نیز باشد) اگر می بینید نیست به این معنا نیست که دین ناقص است بلکه استنباط ما از دین، ابزار جدید و متناسب را لازم دارد. اینکه چرا تابحال نبوده، برای این است که مسائل مبتلابه حوزه تا حالا این مطالب نبوده است، سئوالاتی که از حوزه می شده سئوالات مبتلابه فردی بوده. به همین دلیل امام رضوان الله تعالی علیه می گوید اجتهاد مصطلح حوزه ها کافی نیست، در عین حالیکه فقه جواهری را شدیداً تأکید می کند، فقه جواهری، خصلت اساسی ای که دارد تعبد است؛ یعنی چیزی به دین نمی بندد، حرف شنوائی از دین دارد؛ ولی این حرف شنوائی منوط به این است که آدم با عقل بیشتر یعنی مجهزتر و با ابزار قویتر یا ابزار محاسبه بهتری برای حرف شنوائی مراجعه به دین کند، در اینصورت چیزهایی را از دین می شنود که هر کس با ذهن ساده ابتدائی نمی تواند آنرا بشنود.

این جواب سئوال اول، که البته در این جواب، دو سئوال دیگر را هم با یک اشاره مختصری عرض کردم خودتان قضاوت کنید شورای انقلاب فرهنگی چقدر موفق بوده است؟! اگر توانسته ساختارها را براساس اسلام یعنی ولایت و سرپرستی و رشد و تکامل اجتماعی را با تکامل فردی درآمیخته و ابزارهایش بیابد که موفقیتش را تبریک می گوئیم! اگر نیافته، خود شما بیشتر آنجا هستید ما اشراف زیادی به کار آنجا نداریم.

اوائل که ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شده بود آقای سروش در مجمع اول فرهنگستان آمدند و من اینطور به نظرم می آید شنیده باشم که شاید هم احمد آقا یا یک کسی دیگری به ایشان گفته بود که تماس بگیرند که ما هم در جلسات ستاد شرکت داشته باشیم ولی بنده شش جلسه آنجا رفتم، دیدم آقایان در این فضایی که عرض کردم نبودند. ضبط هم شده، نوارهایش هم هست. جناب آقای شریعتمدار بودند، آقای سروش بودند، آقای حبیبی بودند البته بعد از آن ما اینکار را جداگانه شروع

کردیم، بحمدالله پیشرفت هم داشته ایم و در حد متدلوزی بخشی از رابطه بین آنچه از دین بدست می آوریم با عینیت؛ یعنی مدت علومش را توانسته ایم پی ریزی کنیم. (هم فلسفه اش را و هم خودش را). البته این قسمت یک مقدار طولانی تر است که گزارش آن انشاءالله برای جلسات آینده باشد اگر خدمتان بودیم. فرهنگ جهانی هم طبیعتاً معلوم شد که موضع ما در مقابلش چیست، سه سئوالی که من اینجا بصورت کلی یادداشت کردم یکی مفهوم فرهنگ در کلمات مذهبی بود، دیگری شورای انقلاب فرهنگی، فعالیتهايش را چه جوری می بینیم یکی دیگر فرهنگ جهانی و موضعمان در مقابل آن.

مشاور عالی مهندس میرسلیم: بعد که اینها را روشن کردیم، حالا نوع ارتباطات و فعالیتهاي جدیدی را که باید پایه گذاری بکنیم تا آن توسعه را بتوانیم محقق بکنیم و در حقیقت این قسمت را ما در دبیرخانه بیشتر نیاز داریم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: انشاءالله در آینده اگر جلساتی داشتیم برای توضیح بیشتر این مباحث در خدمت ما هستیم.

«والسلام و علیکم ورحمة الله وبرکاته»